

زندگانی استاد مؤیدالدین طغرانی اصفهانی*

بقلم : مظفر بختیار

دانشجوی رشته ادبیات فارسی

I- احوال

○ ابواسماعیل حسین بن علی بن عبدالصمد^(۱) اصفهانی که او را به القاب و نعوت : مؤیدالدین ، استاد ، منشی ، کاتب ، فخرالکتاب ، عمیدالملک ، امام العمید ، امام العلامة . . . خوانده اند و بیش از همه به « طغرانی » معروف می باشد میان سالهای ۴۵۰ - ۵۵۰^(۲) * * در اصفهان (جی)^(۳) متولد شد ؛ خود در قصیده شیوایی که

*- این گفتار بر اساس رساله بی از نگارنده است بهمین عنوان که در سال گذشته به اشرف استاد دانشمند بزرگوارم جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا تألیف شد وهم به عنایت معظم له این تلخیص از آن فراهم می شود.

۱- الانساب آ f. 43 : الانساب ب f. 543a/۲ ، اللباب ۱۸۳/۳ و البداية و النهایة ۱۹۰/۱۲ . در ارشاد الاریب ۱/۴ ، و فیات الاعیان ۱/۳۸ ، خریدة القصر f. 66 ، الغیث - المسجم ۶/۱ ، مفتاح السعادة ۱/۹۷ ، الكنز المدفون ۱۸۹ و نزهة الجلیس ۲/۷۳ « علی بن محمد بن عبدالصمد » آمده . در المختصر ۲/۲۳۶ « علی بن محمد » آمده . در سرآة الجنان ۳/۲۱۰ ، شذرات الذهب ۴/۱ ، و الکامل ۱/۱۹۲ پس از « علی » نام دیگری نیامده است .
۲- یاقوت گوید : « ولد [الطغرانی] سنة ۴۵۳ و قتل فی الواقعة التي كانت بین السلطان مسعود بن محمد و اخیه السلطان محمود سنة ۵۱۵ » (ارشاد الاریب ۴/۱) ؛ الصفدی گوید : « یكون مولد الطغرانی فی عشرالستین بعد الاربعمئة تقریباً و الخلاف فی وفاته مبنی علی الخلاف فی الواقعة التي كانت بین الملک مسعود و اخیه السلطان محمود » (الغیث المسجم ۸/۱) .

۳ - نگاه کنید به ضمیمه شماره I .

* * - سنوات مطلق عمه جا سالهای هجری قمری است .

به شوق دیدار اصفهان سروده است از سوطن خویش چنین یاد می کند :

یا حادی الطعن رفقا انک الجانی
أبیت مستنجداً عوناً علی زمنی
أشفاق من «شعب بوان» الی وطنی
و در قطعه یی گوید :

مريض بأرض «الری» اعیاء دوائه
از اشعار طغرایی برمی آید که خاندانش از کریمان و بزرگان روزگار خویش
بوده اند و خود وی نامبردارتر از همه آنان :

وان کرمت قبلی اوائل أسرتی
فانی بحمدالله سبداً سوؤدی (۷)

أحیی مائر آبائی و اشبههم
فی مجددهم واقتمی فی هدیه اثری (۸)

○ این خانواده را برخی از اعقاب « ابوالاسود الدؤلی » دانسته اند ، العماد الکاتب اصفهانی در نسب او گوید : « من ولدابی الاسودالدؤلی » (۹) و همین قول را ابوالفداء هم می آورد (۱۰) .

... ابوالاسود ظالم بن عمرو بن سفیان الدؤلی (۱۱) ، از کسانی است که گویند

۴- در دیوان مطبوع همه جا «حی» است بنامی و مطالعات فریبگی

۵- دیوان ۱۰۶ .

۶- دیوان ۱۱۷ .

۷- دیوان ۵۹ .

۸- دیوان ۷۸ .

۹- خریده القصر 66 . f .

۱۰- المختصر ۲/۲۳۶ .

۱۱- در نام و نسب ابوالاسود اختلاف زیادی هست و وجهی نه آوردیم یکی از وجوه

آنست . نگاه کنید به : تهذیب الاسماء و اللغات ۲ : ۱۷۶/۱ ، الکامل از المبرد ۲/۵۱۷ ،

وفیات الاعیان ط ۱/۲۶۱ ، المزهر ۲/۴۱۸ . بنی دؤل که ابوالاسود از آنهاست بطنی از کنانه

برای نخستین بار قواعد علم نحو را ترتیب داده‌اند، وی پس از عبدالله بن عباس که از طرف حضرت علی بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه عامل بصره بود جانشین او گردید و تا هنگام شهادت امیرالمؤمنین (ع.س) در همان مقام بود و در وبای سال ۶۹ در سن ۸۵ سالگی در گذشته است (۱۲). جمال‌الدین ابن القفطی در انباه‌الرواة گوید که ابوالاسود دو پسر بنام عطاء و ابو حرب داشت، عطاء دنباله کار پدر را گرفت و به نحو و عربیت پرداخت و از و فرزندی برجای نماند؛ ابو حرب هم مرد دلاوری بود و حجاج او را والی جوخ بغداد کرد، این ابو حرب فرزندی بنام جعفر داشت که از و اعقابی در بصره باز ماندند (۱۳)...

و گویا اینکه ابن کثیر او را «لیثی» دانسته (۱۴) و ابن جماعة فقط با عنوان

→

این خزیمه می‌باشد (نهاية الارب از القلقشندی ص ۵۴، معجم قبائل العرب ۱/۳۹۵). کلمه دؤل به وجوه مختلف آمده است، السیرافی گوید منسوب به الدول الدؤلی است و الدولی هم جائز است و الدیلی هم گفته‌اند (اخبار النحویین البصریین ۱۳-۱۴) و نگاه کنید به الاشتقاق از ابن درید ص ۳۲۵، المزهر ۲/۴۴۴، ادب الکاتب از ابن قتیبة - ص ۶۱۱ (طبع Grünert).

۱۲- تاریخ وفات او را سال ۷۰ هم نوشته‌اند (تلخیص الکشف و البیان f. 35 b) و حتی در بعضی از مآخذ وفاتش در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱) ثبت شده است.
 ۱۳- برای احوال ابوالاسود گذشته از مآخذ بالا رجوع شود به: تهذیب تاریخ ابن عساکر از عبدالقادر الدومی دمشقی ۷/۱۱۴-۱۱۷، انباه‌الرواة ۱/۱۹-۲۱، طبقات النحویین و اللغویین از الزبیدی ص ۱۳-۱۹، الخصائص از ابن جنی ۲/۸، طبقات [فحول] الشعراء از الجمعی ص ۵، الطبقات الکبری از ابن سعد ۷/۹۹ (طبقه اول از جلد هفتم) ارشاد- الاریب ۴/۲۸۰-۲۸۲، الاغانی ۱۱/۱۰۵-۱۲۴، المزهر ۱/۵۲۹ و ۲/۳۹۷-۳۹۸، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۴۴، ۴۹۱، بغیة الوعاة ۴۷۴، خزائن الادب از البغدادی ۱/۱۳۶-۱۳۸ الشعراء از ابن قتیبة ص ۴۵۷.

۱۴- البداية و النهاية ۱۲/۱۹۰.

«الاستاذ ابواسماعيل الميثي»^(۱۵) از وی نام می‌برد از همین لحاظ باشد، چون بنی-لیث بطنی از بکراست که آنهم مانند دؤل از کنانه می‌باشد^(۱۶).

بنابراین میتوان احتمال داد که از این خاندان کس یا کسانی در یکی از مهاجرت‌هایی که اعراب* به ایران کرده‌اند به اصفهان آمده باشد و نسبت طغرانی به او بپیوندد، زیرا سراغ داریم که قبایل عرب از دیر باز به امید سرخورداری از وفور نعمتی که در سرزمین‌های مجاورشان بوده است به اطراف کوچیده‌اند^(۱۷)، از این سرزمین‌ها ایران پهناور و آبادان چه در پیش از اسلام و چه بعد از آن بیش از همه جا کوچک‌گاه آنان بوده است^(۱۸)؛ بالطبع هنگام توسعه فتوحات اسلامی رخنه ابن مهاجران را در شهرهای ایران زیادتر می‌بینیم، ولی این بار گذشته از مقاصد اولیه‌یی که در مهاجرت‌هایشان داشته‌اند غرضهای دیگری هم در میان بوده است، زیرا حکام عرب می‌خواستند با انتشار اعراب در میان ملل نو مسلمان و مخالطت با آنان، هم میانی و سنن مقدس اسلامی را اشاعه و تحکیم کنند و هم در دل این کشورها از یارانشان برای خود هم‌پشتانی ذخیره داشته باشند؛ نظیر زیاد بن ابوسفیان که هنگامی که ربیع بن زیاد الحارثی را در سال ۵ هـ ولایت خراسان داد

۱۵- التعلیقة 75. f.

۱۶- العبر ۲/۳۹۰، نه‌ایة الارب از النویری ۲/۳۵۱، صبح الاعشی ۱/۳۵، نه‌ایة الارب

از القلقشندی ۴۱۲.

۱۷- در قرآن مجید آیات متعددی است که در آنها مسلمانان برای معیشت بهتر به مهاجرت ترغیب شده‌اند و این امر از اسباب قوی مهاجرت اعراب است (رك المعجم - المفهرس ۷۳۰-۷۳۱).

۱۸- در باره مهاجرت‌های عرب نگاه کنید به: المجتمعات الإسلامية ۱۸۹ - ۱۲۰،

شهریاران گنم ۲/۱۳۰-۱۴۵.

* - در عرف اهل لغت میان مفهوم و مصداق «عرب» و «اعراب» تفاوت هست (رك: بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب از الالوسی البغدادی ۱/۱۱-۱۵، طبع سوم) اما این امر در زبان فارسی چندان مورد اعتنا نیست و در این گفتار هم رعایت آن نشده است.

به همراهی او پنجاه هزار نفر را با عائله‌شان کوچانید و اسکان داد^(۱۹). غیر از این عربهای سپاهی هم بر اثر اقامت‌های طویل ناچار شدند برای خود مراکزی ایجاد کنند و بدین جهت بعضی از لشکرگاههای آنان اندک‌اندک به صورت آبادی‌هایی درآمد^(۲۰) و آنان را چنان در آغوش خود جای داد که یکباره دل از ریگزارهای خشک عربستان برکنند و پای‌بند این سرزمین‌های سرسبز و خرم شدند و در عمران آنها کوشیدند^(۲۱) و اعرابی که پیش از آن اجازت نداشتند حتی پل‌ها بنا کنند مباد نام و نشانی از آنان در گوشه‌ی بی‌ملک ایران بماند، بر روی آبادیهای این سرزمین نام خود را نهادند^(۲۲)؛ شهر شیراز یکی از همین معموره‌هاست که در سال ۶۴ به دست محمد از خویشاوندان حجاج پی افکنده شده است^(۲۳).

○ اصفهان.. مولد طغرانی.. هم‌میان سالهای ۲۳ و ۲۴^(۲۴) با صلح و سازش^(۲۵) فتح شد و پای عربها بدانجا بازگردید. این مهاجران بیشتر از کوفه و بصره می‌آمدند^(۲۶) و یا از منسوبان و حواشی‌الیان عرب بوده‌اند چنانکه می‌بینم بهنگام امارت هذیل بن القیس العنبری عنبری‌ها به دنباله او روانه اصفهان شدند^(۲۷). به مرور زمان عده مهاجران عرب چندان رویفزونی نهاد که در قرن سوم هجری خود اقلیتی از اهالی اصفهان را تشکیل داده بودند، چنانکه الیعقوبی گوید: « و اهلها

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۹- فتوح البلدان، ۱: ۴۱.

۲۰- المجتمعات الإسلامية، ۲۰۷.

۲۱- فتوح البلدان، ۳۹۲، ۴۰۹، محاسن اصفهان، ۸۴.

۲۲- الرسالة الاخری، ۲؛ و ۲۵ و ۲۷.

۲۳- سرزمینهای خلافت شرقی، ۲۶۸.

۲۴- فتوح البلدان، ۳۱۳ (در موضع دیگر ۲۳ را یاد کند، رک ۳۱۲)، مختصر کتاب

البلدان، ۲۶۱، و در کتاب البلدان ص ۴۱ فقط سال ۲۳ آمده است.

۲۵- مختصر کتاب البلدان، ۲۶۱.

۲۶- کتاب البلدان، ۱: ۴۱.

۲۷- فتوح البلدان، ۳۱.

(ای اصفهان) اخلاط من الناس و عربها قليل و اکثر اهلها من اشرف الدهاقین و بهاقوم من العرب انتقلوا اليها من الكوفة و البصرة من ثقیف و تمیم و بنی ضبة و خزاعة و بنی حنیفة و من بنی عبدالقیس و غیرهم^(۲۸) .

بهر تقدیر خواه طغرایی از اعقاب مهاجران عرب باشد یا نه ، ایرانی بوده است زیرا این اعراب و چه بعد از آنان ترکان ، و یاهریگانۀ دیگری ، پس از توالی چند نسل و زندگانی در میان ایرانیان ملیت سابق خود را از دست می داده اند و آداب و رسوم و فرهنگ و تمدن ایرانی بر عنصر ایشان غلبه می کرد ؛ از همین جهت است که چنانکه دیدیم مورخان هم آنان را با عنوان اهالی ذکر کرده اند نه با عنوان دیگری که شایسته مردسی بیگانه و اجنبی باشد . بخصوص برای مولد طغرایی شواهد ارزنده یی در دست داریم و از دیوانش نشان دادیم که حتی در وطن خود هم به شوق اصفهان « رای بهری » نمی کرده و « جای به جی » می جسته و می بینیم که در دار السلام بی غمگسار و دور از خاندان و تهی دست و تنه است و در میان عربان نایب و جملی برای خود نمی بیند و سر یار و دیار خویش دارد^(۲۹) ، پس اگر در مورد اصفهانی های دیگر که به قول مرحوم قزوینی « کتب تواریخ مشحون است از این نوع نسبتها »^(۳۰) بگوییم که منشأشان اصفهان نبوده و جرعه یی از آب زنده رود ننوشیده اند جای خود دارد ، اما طغرایی یعنی همان کسی که دلش در سینه به یاد اصفهان می تپد و بفارسی شعر می گوید و اشعار فارسی را بعربی برمیگرداند^(۳۱) و از دیر باز قصیده شیوایش را در برابر لامیه العرب « لامیه العجم » خوانده اند^(۳۲) از آن اصفهانی نام های بی نشان نیست .

۲۸- کتاب البلدان ۴۱ .

۲۹- رك لامیه العجم ابیات ۲-۷ .

۳۰- بیست مقاله ۹۰/۱ .

۳۱- قصیده یی بفارسی در علم کیمیا دارد (الفهرس التمهیدی ۵۱۸) و بیتی از رود کی

را هم بعربی ترجمه کرده است (دیوان الطغرایی ۱۳۰) .

۳۲- این مورد محل بحث است که مطرح خواهد شد .

○ اصفهان در اواسط قرن پنجم هجری- یعنی در همان هنگامی که حسین بن علی ما آلودگی بیش نبود و شادمان و بازی کنان در کوی و برزن آن می خرامید و راه به مکتب خانه نما می برد- شهری است که ناصر خسرو، حجت جزیره خرامان، هنگام دیدن آن گفت: « من در همه زمین پارسی گوین شهر نیکو تر و جامع تر و آبادان تر از اصفهان ندیدم! » (۳۳) و مسجد عتیق و کتب خانه این نیکوترین شهر سرزمین پارسی گوین « هرستونی از او مستند شیخی بودی، مزین و آراسته و محلی و پیراسته بنظارت مناظره فقها و حلیه مطارحه علما و جلادت مجادله متکلمان و صحت نصیحت واعظان و جریان سجات صوفیان و بشارت اشارت عارفان و زینت سلازمت معتکفان و مجاذی آن کتب خانه بی و حجره ها و خزانه های آن که عیون کتب نامحضور در آن منضد گردانیده و فنون علوم مشهور مغلد گذاشته، فهرست آن مشتمل بر سه مجلد بزرگ حجم از مصنفات در اسرار تفاسیر و غرائب احادیث و از مؤلفات نجومی و لغوی و مرکبات تصریف اهنیه و مدونات غرر اشعار و درر اخبار و ملنقطات سنن انبیا و خلفا و سیر ملوک و امرا و مجموعهای اوایل از منطق و ریاضی و طبیعی و غیر آن از آنچه طالب فضل و راغب در تمییز میان علم و جهل بدان محتاج باشد» (۳۴). بنابراین دور نیست که از این مدینه علم و « خاک نهال پرور سدره » مردان علمی چون طغرایی برخاسته باشند و الشعالبی در حق آن بگوید: « لم تزل اصفهان مخصوصة من بین البلدان بأخراج الفضلاء الادباء و فحولة الكتاب و الشعراء » (۳۵)، آنها فضلاء و ادباء و کتاب و شعرائی که تالب از شیر مادر می شستند لوح و قلم در کنار می نهادند و قرآن و حدیث در زبان می گرفتند:

حوت اصفهان خصالاً عجاباً
تري ابن ثلاث بها يستفيد
بها كل ما تشتهيه استجابا
حدیث الرسول ویتلو الکتابا

۳۳- سفرنامه ناصر خسرو ۱۳۸.

۳۴- ترجمه محاسن اصفهان ۶۲-۶۳، متن عربی ۸۵.

۳۵- یتیمه الدهر ۱۲۴/۳.

و من فوقه حافظاً کاتباً ادیباً نجیباً یباری النجابه (۳۶)

بی‌شک طغرایی هم یکی از همین « طفلان یکشبه » بوده که « ره صد ساله » پیموده است ، زیرا چنانکه بیاید گذشته از « ادب و ثمرات آن » که « قسم اکبر و حظ اوفر » نصیب او رسیده بر بیشتر علوم و معارف متداول در زمان خود مسلط بوده و همچنین در وزارت و سیاست نیز دست داشته است .

○ از عهد شباب او چیزی نمیدانیم زیرا که مؤیدالدین جوان در آن سراحل هنوز شهرت و آوازه‌یی نداشته است که ذکر او بزمیان آورند و تازه در راه پیشرفت و ترقی گام نهاده بود و سیرفت تا آنچنان بشود که شد ، بنابراین طبیعی است اگر ما هم از آن دوره زندگانش که چون دیگران سپری شده است اطلاعی نداشته باشیم ؛ لیکن بهر حال می‌توان از دیوان او و اشارات استطرادی شاعر معلوماتی در خصوص روزگار جوانیش بدست آورد که از مجموع آنها بر می‌آید مؤیدالدین حسین در عنفوان جوانی همسر اختیار کرده است :

و فزت بها من بین یأس و خيبة

كما استخرج الغواض لؤلؤة البحر

فجاءت كما جاء المنى و اشتهى الهوى

فصارت یدی ملای و عینی قريرة

بها کیفما اصبحت فی الیسر والعسر (۳۷)

اما روزگار بد آهنگ کج رفتار که از آغاز چشم نداشت تا روی سعادتش را ببیند با او بر نیامد و هنوز از شاخ اصل گلی نچیده بود که سونس غمگسارش را آغوش بی‌مهر و وفا و سرد و تیره خاك در بر گرفت و از روز وصل دوستداران تنها غم‌وانده آن بر جان سبکبارش گرانباری کرد ، و او ماند و دیدگان اشک‌آلود و شبهای دیرنده

۳۶- ابو عبدالله الحسین النظری ، محاسن اصفهان ، ۱۱۵-۱۱۶ .

۳۷- دیوان ، ۸۱ .

و یاد باد آن روز گاران :

وما كنت اخشى ان يكون اجتماعنا

قصير المدى ثم البعاد مدى العمر

الا ليتنا لسم نصطحب عمر ليلة

و لسم نجتمع من قبل هذا على قدر

فيانوم لاتعمر وسادی ولا تظر

بمقلة مرهوم الازارين بالقطر

و ما لكما يا مقلتي و للكري

و نور كما قد غاب في ظلمة القبر (۳۷)

○ پس از این باید مؤیدالدین طغرایی را در دیوانخانه های سلجوقیان یافت .
از اولین کسانی که طغرایی بدو روی آورد ابوالمحاسن مجدالدوله معین المک محمد
ابن فضل الله ملقب به «سیدالرؤساء» است . این سیدالرؤساء فرزند کمال الدوله ابوالرضا
فضل الله بن محمد میباشد ، پدر کمال الدوله ابونصر المتاح وجدش قاضی احمد بن محمد
از شاعران و کاتبان بزرگ بوده اند ؛ باخرزی در دمیة القصر چند بیتی را که پدر و پسر
بیکدیگر نوشته اند نقل میکنند و برخی از اشعار کتاب خود را نیز از شیخ ابونصر روایت
می نمایند (۳۸) . سیدالرؤساء نواده آنان نیز در فنون کتابت و ادب دستی عظیم داشته
است چنانکه نظامی عروضی یکی از شرائط دبیری و استحسان سخن کاتب را خواندن
نامه های او میداند (۳۹) ، کار سیدالرؤساء در دستگاه سلاجقه بالا می گیرد زیرا گذشته
از نیابت پدرش که در صدر دیوان رسائل و انشاء بوده است خواجه نظام الماک
اورا داماد خویش میگرداند و نزدیک سلطان چندان تقرب حاصل میکند که سلکشاه
در یکی از غبیت های خود او را دلداری میدهد و بخط خویش برایش مینویسد :

۳۷- دیوان ۸۱ .

۳۸- دمیة القصر ، نسخ خطی کتابخانه دانشکده ادبیات طهران ش ۹۱ ج ۹۰ و ج

(شماره صفحه ندارند) .

۳۹- چهارمقاله ۲۲ .

« لانتائر بالغیبة عنی فانک تجد من تانس به غیری و انا اتائر بغیبتک فانی لا اجد الانس لغیرک »^(۴۰). این احوال بر همین منوال تا سال ۷۶۴ دوام می آورد، در این موقع سیدالرؤساء که برجاه پدر زن خود نظام الملک و کثرت اموال او رشک می برد ملکشاه را برانگیخت که نظام الملک و یارانش را به او تسلیم کند تا از ایشان دو کرور دینار بستاند و پیشکش سلطان کند، اما پیش از آنکه این سعایت در ملکشاه اثر کند خواجه آنرا به وجهی نیکو مرتفع کرد و حتی سلطان را بر آن داشت تا دستوری داد دیدگان سیدالرؤساء را میل کشیدند. کمال الدوله نیز به خواجه پناه برد و بادادن دویست هزار دینار خود را خلاصی داد^(۴۱). از این پس پدر و پسر هر دو از مناصب و مراتب خویش می افتند، اما چنان لیاقتی بروز داده بودند و چنان مهری در دل مردم اندوخته بودند که احوال معالی نحاس در آن واقعه گفت:

زبوعلی بدو از بورضا و از بوسعد

شها که شیر به پیش تو همچو میش آمد^(۴۲)

دیوان امیرمعزی مشحون است از مراتب رعایت و عنایت این دو در حق اهل ادب و این امری بدیهی است زیرا سیدالرؤساء از کاتبان بزرگ بود و پدرانش نیز مردان علم و ادب، بنابراین نزد چنین کسان که خود سنجیتمی دارند متاع علم و دانش خریدار دارد. طغرائی هم از در همین قدر شناسی ها و نواختن ها بود که به درگاه سیدالرؤساء روی آورد و از نوازشها و صلاتش بهره مند شد:

والبسه وشی الثناء محبراً کما هو یکسونی ایادیه تتری^(۴۳)

اقول لاحداث النوائب اذعدت علی و ابدت حد انیابها العصل

۴۰- تاریخ دولة آل سلجوق ۲۵۹، از روایت بنداری برمی آید که این کلام مفاد بیتی فارسی بوده است.

۴۱- وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ۶۴-۶۵.

۴۲- حبیب السیر ۱/ ۱۷۸.

۴۳- دیوان ۴۳.

اليك فانسى لا ابالى بضيقه
تعودت منه ان السم ببابه
بفرجها رأى الكريم «ابى الفضل»
شريداً فاغدو عنه مجتمع الشمل (۴۴)
اما حاسدان نابكار آرام نمى نشينند و به تضرىب مى پردازند و سيدالرؤساء را
با او دگرگون مى نمايند :

عوائد برك المشكور عندى
بدأت به فارجو منك عوداً
بما ارجوه من نعمى ضمىن
و انت بما اؤسله قمىن
اذا اسدى الكريم اليك عرفاً
فاوله باخره رهين (۴۳)

و مالک تزوی الوجه عنى و تنزوی

و وجهسک و ضاح و نشرک ضائع

و کنت ارجى ان انال بک السها

فها انا نجمى هابط فيک راجع (۴۴)

و گویا پس از این سیدالرؤساء احسان خویش را از سر مى گیرد و حتى طغرایی
به پایمردى او به دستگاه خواجه نظام الملک نیز راه مى یابد :

جناب نظام الملک بحر وردته
وانت الذى اوردتنى بعد ما انطوى
على ظمأ منى و انت له جسر
على غلة صدرى فطال بى العسر
و ما يهتدى صرف النائبات لامرى
وانت له من دون مانابه ستر (۴۵)

اما از بخت بد در همین اوان حادثه گرفتاری سیدالرؤساء و سول کشیدن او
پیشامد مى کند و طغرایی وفا دار با آنکه خود در دستگاه خواجه بوده است در این
باب اشعار دردناکى سروده و معین الملک را که منتها براو دارد بر حوادث و
بازیگریهای روزگار تسلی میدهد :

فصبراً معین الملک ان عن حادث
ولا تياسن من صنع ربك انه
فعاقبة الصبر الجمیل جمیل
ضمین بآن الله سوف یدیل

فان الليالى اذ يزول نعيمها
 الم تر ان الليل بعد ظلامه
 الم تر ان الشمس بعد كسوفها
 و ان الهلال النضو يقمر بعد ما
 و او را چنین امیدوار می کند :
 و للنجم من بعد الرجوع استقامة
 و ای قنایه لم ترنح كعوبها
 و ما انت لا السيف يسكن غمده
 و پس از سیدالرؤساء معین الملک ، طغرائی دیگر تنها میماند و معاشن بر او
 تنگ میشود :

فعمسى معین الملک یطلع سعده
 و یعود عیش فی ذراه ناضر (۴۷)
 اما هنگامی که سلطان وزارت رسائل خود را پس از کمال الدوله بر عهدئ
 مؤیدالملک پسر خواجه نظام الملک گذاشت ، مؤیدالملک ابواسماعیل طغرائی را
 به نیابت خود برگزید (۴۸) ، در حقیقت طغرائی بر سندی قرار گرفت که پیش از آن
 مددوحش سیدالرؤساء بر آن تکیه زده بود .

خواجه ابوبکر عبیدالله مؤیدالملک بن نظام الملک بعد از فخرالملک مشهورترین
 پسران خواجه است و از مشوقان علم و ادب بوده و چهار گوینده بزرگ یعنی :
 امیرالشعراء معزی ، قاضی ناصح الدین ارجانی ، ابوالمظفر ابیوردی و طغرائی به شعر
 فارسی و عربی او را مدح گفته اند و بی سببی نیست که امیرمعزی درباره اش می گوید :
 نسل نظام ملک بکردار دفتری است
 لیکن بود نتیجه رأی صواب تو
 کاقبال نکته ها همه زان دفتر آورد
 هر نکته کان نکوتر و زیبا تر آورد (۴۹)

۴۶- دیوان ۴۵ ، ورك ۴-۵۴ .

۴۷- دیوان ۵۱ .

۴۸- وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ۵۸ .

۴۹- دیوان امیرمعزی ۱۸۱ .

اما همچنانکه وزارت مؤیدالملک دیری نپایید نیابت طغرایی همچندان دوام نیاورد، زیرا «چون مؤیدالملک حاکم طغرا شد و استاد ابواسماعیل کاتب اصفهانی را که از علمای کبار بود و از افاضل نیابت خود داد و ادیب زوزنی بیکار شد و هر چند شفیعان هرانگیخت مؤیدالملک استماع نکرد و او را شغلی نفرمود و چون عطلت او از حد گذشت و بیکاری او بغایت رسید شماتت اعدا او را مضطر گردانید. قاضی مظفر لیشی - که از افاضل بود و قاضی سلطان بهرامشاه - چنین گفت که: روزی در خدمت سلطان نشسته بودم ادیب مختار درآمد و خدمت کرد و بایستاد و چنین وانمود که مگر حاجتی دارد، سلطان گفت که مگر ادیب کاری دارد؟ - ادیب خدمت کرد و گفت: بنده سالهای دراز خدمت دیوان رسالت کرده و نایب طغراکش بوده و اسئله من باطراف عالم رسیده و دوست و دشمن خط من دیده و در این مدت هرگز خیانتی نکرده‌ام و از من گناهی در وجود نیامده که مستحق عزل باشم؛ اکنون تا این شغل به مؤیدالملک جمال گرفته بنده را محروم گردانیده و بی سببی خط عزل بر من کشیده، اگر بنده در این حالت بخدمت یکی از ارکان دولت بپیوندم مردمان بدگویند و عیب میکنند؛ اگر رای اعلیٰ حق قدیم بنده را رعایت فرماید فرمان دهد تا مؤیدالملک بنده را در سلک محرران انتظام دهد که بنده بکلی محروم نماند. سلطان روی بمن کرد و گفت قاضی برو و مؤیدالملک را بگویی که ادیب ما را خدمتکار قدیم است و او را محروم نباید گردانید و بسر کار خود می باید داشت... قاضی گفت که خدمت کردم و بیرون آمدم و مؤیدالملک را بدیدم و پیغام شاه رسانیدم، او خدمت کرد و گفت فرمان پادشاه را باشد لیکن سوگند خورده‌ام تا من در کار باشم ادیب را کار نفرمایم و پادشاه روا ندارد که بنده خیانتکار باشم، چون بخدمت سلطان آمدم سلطان فرمود که مؤید چه گفت؟ گفتم خدمت کرد و امثال نمود و خاموش بایستادم، سلطان دانست که سخنی گفته است که در سلاء نمیتوان گفت، مرا پیش تخت خود خواند، من پیش رفتم حدیث سوگند او بر زبان راندم، دیدم که اثر غضب بر روی پادشاه پیدا آمد و چهره برافروخت و گفت: اگر مؤیدالملک

سوگند خورده که من سوگند نخورده‌ام که ادیب را طغرا کشی نفرمایم! پس روی بقماج کرد - که امیرصاحب‌دیوان بود - گفت ما طغرا کشی دیوان را به ادیب دادیم باید که او را بخزانه هری و تشریفی که معهود است در وی پوشی و او را به دیوان هری و بر راست بالش وزارت بنشانی! (۵۰)

پس از این نمی‌دانیم طغرائی چگونه سر می‌کرده است ، فقط اشاره‌ی از العماد - الکاتب در دست است که گوید در زمان ملک‌شاه پس از تصدی دیوان طغرا و دیوان استیفاء را به او واگذار کردند (۵۱). اما جز در خریدة القصر - و به تبع از آن در ارشاد الاریب - در جایی دیگر ندیده‌ایم که اشاره‌ی به مستوفی‌گری طغرائی شده باشد.

باری ، در همین اوان « شعل دولت بی‌خطر شد کار ملت باخطر » و :

رفت در یکک مه بفردوس برین دستور پیر

شاه برنا از پی او رفت یکک ماه دگر (۵۲)

« در ره بغداد صیاد اجل دامی نهاد » و نظام‌الملک کشته شد (. ۱ رمضان ۴۵۸) و دیری نکشید که سخن او در حق ملک‌شاه درست آمد و سرانجام تاج شاه برنا هم در پی دستار دستور پیر شد و مملکت که زمانی روی آرایش و سکون دیده بود از تواتر این حوادث نکبت‌بار که در ضمیر هیچکس نمی‌گنجید آشفته و پریشان و پرشور و شرگردید .

در آن حالت برکیارق که علی‌رغم مخالفت‌های ترکان خاتون به پایمردی خواجه نظام‌الملک تازه به ولایت‌عهدی رسیده بود به اصفهان بود و ترکان خاتون خصم کینه‌توز او در بغداد سی کوشید تا از المقتدی (۴۶۷ - ۴۸۷) فرمان سلطنت

۵۰ - جوامع‌الحکایات عوفی ، (به نقل از وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ۷۲ -

۷۳) خلاصه آنهم در تاریخ نگارستان (۱۷۲-۱۷۳) مذکور است .

۵۱ - خریدة القصر f.66 .

۵۲ - دیوان امیرمعزی ۴۰۰ .

برای فرزند خویش محمود بگیرد و بنام او خطبه کند ، ولی خلیفه به عذر خردسالی محمود اجابت نمی کرد ؛ ترکان خاتون چون چنین دید راه دیگری گزید و از در تهدید در آمد که امیر جعفر فرزند خلیفه را - از مه ملک خاتون خواهر سلکشاہ - که خودش او را می پرورانید در اصفهان بخلافت برسدارد و دارالخلافه و حرسی خواهد ساخت ، خلیفه هم که از این معنی مستشعر بود و جای آن داشت ، ناچار بنام محمود پسر ترکان خاتون خطبه کرد . . . بعد از آن هم داستانی دراز دارد که چسان بر کیارق از اصفهان بیرون رفت و هواخواهان و فرزندان خواجه نظام الملک و غلامان نظامی بطرفداری او برخاستند .

از این سو هم ابوالغنائم تاج الملک شیرازی (- ۴۸۶) (۵۳) و ابوالفضل مجدالملک قمی بالطبع جانب ترکان خاتون و محمود را گرفتند و طغرایی نیز به آنان پیوست (۵۴) و سی بینیم که مجدالملک را مدح گفته است (۵۵) . مجدالملک پس از سردن محمود واستقرار بر کیارق وزیر او میشود ، اما ظاهراً به علت اینکه اسماعلیان قتل کسانی را که خود از پهای در آورده بودند به مجدالملک بستند لشکریان بروی شوریدند و خیل خانه اش را غارت کردند و او هم به گریز در نوبتی سلطان آمد و چون بر کیارق به باز دادنش تن در نداد ، ہی آنکه حرمت سلطان را نگاهدارند « در نوبتی شدند و مجدالملک را بریش بیرون کشیدند و پاره پاره کردند » (۵۶) و سرش را نزد مؤیدالملک را فرستادند (۵۷) . با کشته شدن مجدالملک (- ۴۹۲)

۵۳- این تاج الملک پس از نظام الملک برای وزارت سلطان ترشیح شده بود و در روزی که منجمان برای جلوسش اختیار کرده بودند سلکشاہ مرد! رک وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ۹۳-۱۰۱ .

۵۴- رک العبر ۲/ ۵۴ ، دول الاسلام ۲۷۲ .

۵۵- رک دیوان ۳۵-۴۰ .

۵۶- راحة الصدور ۱۴۵-۱۴۶ .

۵۷- برای احوال مجدالملک رک : دستور الوزراء ۱۸۰- ۱۸۱ ، آثار الوزراء ۱۸ ،

وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ۱۰۹-۱۱۴ .

رشته امور از هم گسسته شد و برکیارق نتوانست پایداری کند ، خلیفه هم امر کرد تا خطبه را بنام سلطان محمد جاری کنند ، سلطان محمد هم مؤیدالملک پسرخواجه نظام الملک را بوزارت برداشت . در این اوان که طغرائی تکیه گاه خود مجدالملک را برای همیشه از دست داده بود به امید تقرب نزد مؤیدالملک و تبری از گذشته او را - که روزی خود از نزدیکانش در شمار سی آمد - مدح گفت و در ضمن مدیح از اینکه ندانسته به مجدالملک - دشمن کینه توز خاندان نظام الملک - پیوسته بود عذرها خواست :

وقد یسلب رای الفتی وهوحازم
فقد وجد الواشون سوقاً و نفقوا
و ینبو غرار السیف و هو حسام
بضائع زور سالهن دوام (۵۸)

و باید توانسته باشد او را نرمدل کند و برسر مهر آورد و از نزدیکان وی گردد ، چه هنگامی که برکیارق مؤیدالملک را « چنان زخمی زد که گردن بگذارد و سر هنوز بردوش بود » (۵۹) طغرائی در قتل دردناک و بیخاک و خون افتادن این « فرع دوحه جلال و غصن ارومه کمال » که « بر شاخ درخت جلال نهالی از و شاداب تر و بردست سیادت صاحب صدری از او مکرم تر نشسته بود » (۶۰) سرئییه سرائی کرد :

و مضی الذی کنا نروع بذكره
من ذارای البدر المنیر و قد هوی
عزز علی بان اسرح ناظری
اعزز علی بان یحدث نفسه
نوب الزمان فماله من مرجع
فی الترب و الطود الرفیع و قد نعی
فی مجمع و سواک صدر المجمع
بالامن بعدک کل نابی المضعج . . (۶۱)

۵۸- دیوان ۲۶-۲۷ و رک ۱۸-۱۹ .

۵۹- راحة الصدور ۱۴۸ ، برای احوال این با کفایت ترین فرزندان خواجه نظام الملک رک: وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ۲۲۴ به بعد ، راحة الصدور (در سلطنت برکیارق) آثار الوزراء ۲۱۷ ، دستور الوزراء ۱۷۸ ، دیوان امیر معزی (از قصائد او اطلاعات خوبی پیرامون زندگی مؤیدالملک بدست می آید) ، لباب الالباب ۶۵/۱ و بیشتر تواریخ سلاجقه .
۶۰- لباب الالباب ۶۵/۱ .

۶۱- دیوان ۳۱-۳۲ ، در عنوان قصیده تاریخ قتل مؤیدالملک . ۴ ؛ آمده است ! .

بنابراین اگر با آنهمه اعتذار بازهم کدورتی در میان مانده بود طغرایی داعیه بی نداشت که در رثای سعین الملک چنین قصیده طویل و پرسوز و گدازی بگوید.

پس از این باز مدتی از احوال او بی خبریم تا آنکه در دیوانش قصیده بی میخوانیم که سال ۴۰۰ در ری سروده است و در آن سلطان محمود بن محمد سلجوقی را - پیش از آنکه بسطنت برسد - مدح گفته و سوابق خدمات خویش را بیان کرده است (۶۲)، این قصیده حاکی است که طغرایی دست اندر کار کوششی برای رسیدن به مناصب قدیم است؛ و این مجاهده هم بی اثر نمی ماند زیرا هنگامی که در زمان وزارت دوم خطیر الملک محمد بن حسین میمندی (۴۰۰-۵۱۱) امیر محمد عمید طغرایی جوزجانی سرد (۵۰۰) بجایش ابواسماعیل طغرایی در دیوان طغرانشست (۶۳). ولی این بار هم صدارت او دوام نمی کند و هنگامی که در بغداد بوده است معزول میشود و بر اثر همین عزل و گوشه نشینی است که اثر جاودان خود «لاسیة العجم» را می سراید و این قصیده با اشعار دیگری که به دنبال آن حوادث سروده است نمودار خوبی از آن دوره از زندگانی اوست، در این اشعار بیشتر بر اهل عراق می آشوبد:

مللت ثوائی بالعراق و ملتی رفاقی و کانوا بالعراق طرابا... (۶۴)

و حتی دستگاه خلافت را که آن زمان المستظهر به عنوان خلیفة المسلمین بر آن تکیه زده بود نیز به عتاب می گیرد و حق ناشناسی آنرا نکوهش می نماید (۶۵). البته در عزل او تضریب نامان و حسد ورزان هم بی اثر نبوده است، یکی از اینان همان خطیر الملک وزیر است که بقول طغرایی «جبه و عماسه بی» بیش نیست (۶۶) و دیگری

۶۲- دیوان ۸-۱۰. تاریخ سرودن قصیده را از الغیث المسجم استنباط کردیم (۱/۱۹).

۶۳- خریدة القصر 66 f. ، شذرات الذهب ۴/۱ ، النجوم الزاهرة ۵/۲۲۰ ، زبدة-

النصرة ۱۱۰.

۶۴- دیوان ۵۷.

۶۵- دیوان ۵۸.

۶۶- دیوان ۱۲۸.

«زریق» نامی است که گویا در دستگاه خلافت اندک نفوذی داشته است (۶۷).
پس از این دیگر طبیعی است اگر انتظار نداشته باشیم که طغرائی در بغداد
باشد و چنانکه از دیوانش بر می آید دوران عزلت خود را در اصفهان می گذرانیده
است (۶۸).

مدتی از وی سراغی نداریم تا اینکه در سال ۹۰ هـ گویا دیگر باردیوان طغرا به او
واگذار میشود، زیرا می بینیم در این سال الحریری این مقام را در نامه پی که نوشته
و یاقوت آنرا در ارشادالاریب نقل کرده (۶۹) به طغرائی شادباش گفته است. این
صدارت تا آغاز وزارت ربیب الدوله ابومنصور (ذی القعدة ۱۱۰ هـ) امتداد می یابد،
در این هنگام سلطان محمد سلجوقی در بستر بیماری آخرین روزهای زندگانی خود را
می گذراند. از آن بزرگان دولت و مردان مرد که پیش از این در دستگاه سلجوقیان
فراوان بودند جز ابواسماعیل طغرائی و مختص الملک مستوفی دیگر کسی نمانده بود،
نوخاستگان بی هنر هم که هرگز چشم دیدن دانایان سرد و گرم چشیده را نداشتند
به طرد این دو بزرگ سرد. که در حقیقت خار راه آنها بودند. همت گماشتند؛ مختص
الملک را از میدان بدر کردند، برای طغرائی هم سطعنی نیافتند جز اینکه بگویند
مرض سلطان از اثر سحر و جادوی اوست، چه طغرائی کیمیاگری بنام بود و کهمیا-
گری و ساحری در شمار هم می آمد (۷۰) و به این ترتیب تأثیر این وسوسه چندان
دشوار نبود و اثر هم کرد و سلطان آنرا درست انگاشت و طغرائی معزول و خانه نشین
شد و جای او را خطیرالملک بی کفایت که خودش روزگاری وزیر بزرگ و در رأس

۶۷- دیوان ۵۸، زریق در زبان عربی هم لقب سنبوز است و هم بصورت صفت
می تواند مصغر مرخم ازرق (= گربه چشم) نیز باشد، بنابراین از آنجا که چنین کسی را
نشناختیم احتمال دارد کسی از مدعیان به زریق معروف بوده و طغرائی به کنایه از او اسم
برده است (۷۱).

۶۸- دیوان ۷۹.

۶۹- ارشادالاریب م ۱۸۲/۶-۱۸۶.

۷۰- رك تحقيق ماللهند ۹۲.

همه دیوان‌ها بود گرفت و این تمیز مقام را به هیچ‌نشمرد (۷۱).

سلطان محمد سرانجام در پای الموت از همان مرض مرد و با تفصیلی که در تواریخ آمده است میان برادرش سنجر و فرزندش محمود بر سر جانشینی جنگ درگیر شد و چون بالاخره کار بر سنجر قرار گرفت وی که به قول انوری بسر تازیانه می‌بخشید چون ملک عراق ارهزار سی بود محمود را « بنواخت و بسطنت عراق نشانده و سه-سلک خاتون را دختر خود بدو داد و از خوراسان با اهبتی تمام و مهدهای مرصع و پیلان بعراق فرستاد (۷۲) » و او هم صدارت طغراء و انشاء را برعهده طغرایی گذاشت (۷۳). وی مدتی متقلد این دیوان بود ولی سرانجام شهاب‌اسعد جانشینش گردید (۷۴)؛ از زمینه دستگاه حکومت سلطان محمود و حوادثی که بعد از این ذکر خواهیم کرد بر می‌آید که دسیسه عزل طغرایی از کارهای کمال‌الملک سمیرسی بوده است.

○ محمد بن ملک‌شاه فرزند دیگری داشت مسعود نام که در زمان خودش او را بحکومت موصل و شام فرستاده بوده (۷۵) و چون خرد سال بود کارها بدست اتابکش جیوش بک اداره میشد و ابوالمؤید محمد پسر مؤیدالدین طغرایی هم در دستگاه او متصدی دیوان طغراء بود، طغرایی پس از عزل به اسید حیات وزارت عازم موصل شد و این قصد خود را آشکارا در قصیده‌یی که به مدح محمود پرداخت اظهار کرد:

ان الهوی و الراي مالا نحوکم بر کائبی و هوی الرجال فنون
ابلق نهايات العلا و سجیتی تابی التوسط و التوسط دون

۷۱- رك تاريخ دولة آل سلجوق ۱۰۶-۱۰۷.

۷۲- راحة الصدور ۲۰۵.

۷۳- التعليقه b 74 f.

۷۴- خريدة القصر 66 f.

۷۵- مجمل التواريخ و القصص ۴۱۲.

و اسلم لادرک فیکک ما املته ظناً و ظن الالمعی یقین (۷۶)

مسعود هم او را به وزارت برداشت و «اصبح بالمؤید مویدا و سداده مسددا» (۷۷).
در این هنگام دیس فرزند صدقه مزیدی به جیوش بک اتابک مسعود نامه
سی نوشت و او را به طلب سلطنت برای مسعود برسی انگیزخت و وعده مساعدت و
یاری میداد بلکه باز اختلافی میان دو برادر درگیرد و چون پدرش صدقه که از آبی
که میان محمد و برکیارق گل آلود کرده بود ماهی گرفت او هم در این گیر و دار
به نوایی برسد ، این دمدسه هم اثر کرد .

از این سو هم گویا برسقی از ترس جاننش که بیم آن سی رفت بازر دیس
و زور جیوش بک تباه شود اخبار ارتباط مسعودیان و دیس را باخود به درگاه
سلطان محمود سلجوقی برد ؛ محمود نخست بوعد و وعید با برادر مدارا کرد و او را
از پختن این سوداها بیم داد و به فرمانبرداری خواند ، اما سودی نبخشید و نبايست
هم ببخشید زیرا سلطان مسعود بازیچه بی بود در دست اتابکش جیوش بک که
خود او نگران برسقی بود ، طغرائی وزیر هم رانده محمود بود و بطبع کینه او و
اطرافیانش را که باوی برنیامده و اینسان آواره اش کرده بودند در دل سی پرورانید
و مترصد موقع انتقام بود ، از یک طرف هم به دیس و وعده های فریبنده او دلگرم
و امیدوار بودند ؛ محمود هم که تازه بر تخت سلطنت جاگرم کرده بود و قدرتی
بیش از آنها نداشت و علاوه بر آن عده یی از سپاهیان هم از اطرافش پراگنده شده
بودند ، از کجا که مسعود تازه پا نمی توانست برادرش را شکست دهد و حکومتی
بزرگ بهم بزند و جیوش بک و طغرائی بهمه چیز برسند ؟!

این نفس گرم طغرائی بود که در گوش شاهزاده جوان پر امید و آروز

سی خواند :

۷۶ - دیوان ۸ .

۷۷ - خریدة القصر 66 f. المختصر ۱۳۶/۲ ، البدایة و النهایة ۹۰/۱۲ ، الکامل

۱۹۲/۱۰ ، راحة الصدور ۲۵۵ .

غلب العبيد على مقر سريركم
 هي جولة الضحك عم بلاؤها
 فانفض لها با لعزم تكنفه الطيبي
 واعطف عليهم بالقواضب عصفه
 و العبد خوار القناة مهين
 كل الانام فاين افريدون
 و السابرية نسجها موزون
 تذرا الرقاب الغلب وهي درين... (۷۸)

و این فریدون ضحاک شکن هم کسی جز مسعود نبود... پنج نوبت برایش زدن و خطبه بنامش خواندند و او هم برای خود پادشاه شد.

محمود دیگر تاب نیاورد، سپاهی تدارک دید و به سرکوبی برادر گردنکش شتافت. در نزدیکی گردنه اسدآباد همدان دو گروه بیکدیگر رسیدند و جنگ درگیر شد. از بامداد تا آفتاب زرد نبرد کردند و سرانجام مسعود که بقول طغرایی درفش کاویان برافراشته بود شکست خورده بکوهی گریخت و جماعتی از سران قوم و اعیان دولت دستگیر شدند... که اولین آنان تیره بختی بنام مؤیدالدین طغرایی بود!

دو برادر بایکدیگر چه کردند تاریخ میدانند (۷۹). اما چون طغرایی اسیر شد شهاب اسعد و سمیرسی که پیش از این آنها را شناختیم سخت شاد کام شدند و خواستند این دشمن دیرین را که دشوار بدست آورده بودند آسان از دست ندهند و یکباره کار او را یکرویه کنند، و خوب دانستند چه کنند: این یکی بسوی طغرایی گرفتار انگشت کشید که: «این مرد ساحد است!» آن دیگر گفت: «ملحد باید کشته شود!» و به دنبال آن دو گروهی که طغرایی با استعداد خود در دشمن تراشی آنها را خوب تراشیده بود بپا خاستند و شهادت دادند که زندیق است و مسلمان نیست، سلطان محمود هم که از وخارخار کینه‌ی در دل داشت بدست‌او این بهانه شرعی که خوب

۷۸- دیوان ۷-۸.

۷۹- این روایت از این‌اثیر بود (الکامل، ۱/۹۲) سرانجام این نبرد را طور دیگری

هم نقل کرده‌اند رك: اخبارالدولة السلجوقية ۹۶ - ۹۷، زبدة النصره ۱۳۲-۱۳۳ تاریخ دولة

آل سلجوق ۱۳۱ سلجوقنامه ۵۴.

توطئه شده بود بقتلش فرمان داد...^(۸۰) لحظه‌ی بعد پیکرخون آلود طغرائی چون سایه‌ی سرد بر زمین افتاده بود و از خون گرمی که سالها در اندام یکی از بزرگترین مردان این سرزمین می‌گشت و به او نیروی حیات و خلاقیت میداد آخرین بخار زندگی برسی‌خاست، چنین است رسم سرای سپنج!

○ تعیین سال قتل طغرائی بستگی دارد به تعیین سالی که در آن جنگ میان مسعود و برادرش محمود روی داد. مورخان در آن چندگونه قول آورده‌اند، در یکی از نزدیکترین منابع ما به این عهد یعنی «مجموع التواریخ و القصص» که در سال ۵۲۰ در زمان همان محمود سلجوقی و چند سالی بعد از قتل طغرائی نوشته شده است، پیرسون این جنگ چنین آمده: «جیوش بک از آبه ملک مسعود را به درهمدان آورد باسپاهی بسیار برابر سلطان، و روز پنجشنبه هجدهم ربیع الاول سنه ثلاث عشر (= ۵۱۳) مصاف کردند و نماز دیگر جیوش بک عزیمت شد و ملک مسعود را سه شنبه بیست و سوم همین ماه پیش سلطان آوردند و برادر او را گرامی کرد چنانکه از حلم اوسزید و استاد اسماعیل را که وزارت همین ملک کرد سیاست فرمودند^(۸۱)». العمادالکاتب هم در تاریخ خود همین سال را می‌آورد^(۸۲) و ظهیرالدین نیشابوری و ابن الاثیر آنرا در وقایع سال ۱۰۱۴ ذکر می‌کنند^(۸۳)؛ تاریخ‌های دیگر نیز یک زبان

۸۰- زبدة النصره ۱۳۴، تاریخ دولة آل سلجوق ۱۲۱، اخبارالدولة السلجوقیه ۹۷، وفيات الاعیان ۱/۱/۴۴۱، مرآة الزمان ۵۶/۸، النجوم الزاهرة ۵/۲۲۰، الكامل ۱۰/۱۹۲، الانساب آ ۴۳ f.، الانساب ب ۲/۵۴۳۸ f.، المختصر ۲/۲۳۶، شذرات الذهب ۴/۴۱، ارشاد الاریب ۴/۵۲، الكنز المدفون ۱۹۵، خریدة القصر f. 66. عجیب قول رواندی است که بیست و شش سال بعد از قتل طغرائی او را باشمس الدین درگزینی اشتباه کرده و دوات وزارت پیش او نهاده و قصیده‌ی را که طغرائی در روز بار خوانده نقل کرده است!! (راحة الصدور ۲۳۹-۲۴۰).

۸۱- مجمع التواریخ و القصص ۴۱۴.

۸۲- زبدة النصره ۱۳۲-۱۳۳، تاریخ دولة آل سلجوق ۱۲۱، اخبارالدولة السلجوقیه ۹۶-۹۷، ولی در کتاب دیگرش خریدة القصر (f. 66) ۱۰۵ را ذکر می‌کند.

۸۳- سلجوقنامه ۵۴، الكامل ۱۰/۱۹۲.

نیستند. سنوات قتل طغرایی هم در شرح احوالش به اختلاف ۵۱۳ (۸۴)، ۵۱۴ (۸۵)، ۵۱۵ (۸۶) و ۵۱۸ (۸۷) آمده است که ۵۱۸ نباید صحیح باشد چه ابن خلکان آنرا بعنوان قول ضعیف ذکر میکند و فقط در ذیل السمعانی بر تاریخ بغداد بدان تصریح و استناد شده است. می‌مانند سالهای ۵۱۳، ۵۱۴ و ۵۱۵ که مورد خلاف هستند و نمیتوان بطور قطع یکی از آنها را انتخاب کرد.

○ اینکه در قتل طغرایی تهمت الحاد و زندقه را بهانه کرده‌اند شاید بمناسبت شیعی بودن (۹۱) او بوده است که این تمایل از اشعارش هم برمی‌آید (۹۲) و حتی بقول خوانساری اتهام الحاد خود بزرگترین دلیل است بر تشیع او (۹۰)؛ زیرا اهل سنت اعتقاد داشتند که «همچنانکه سارکهن شود اژدها گردد رافضی که کهن شود ملحد و باطنی گردد!» (۹۱) دانشمند بزرگ جناب آقای دکتر صفا هم سرقوم فرموده‌اند: «قتل به سبب الحاد و زندقه در قرن ششم امری معمول بود چنانکه نظیر این عمل (کشتن عین القضاة) نسبت به ابواسماعیل طغرایی شاعر و کاتب و وزیر معروف و شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی و نظایر آنان در همین قرن صورت گرفته بود» (۹۲).

○ قتل طغرایی مبدأ خیال و عرصه جولان داستان پردازان نیز شده است و

۸۴- وفيات الاعيان ۱/ ۴۴.

۸۵- الكامل ۱/ ۱۹۲، النجوم الزاهرة ۵/ ۲۲، وفيات الاعيان ۱/ ۴۴، شذرات-

الذهب ۴/ ۴۱.

۸۶- الباب ۳/ ۱۸۳، الانساب آ 43، الانساب ب ۲/ 543a، خریدة القصر f. 66،

المختصر ۲/ ۲۳۶، الكنز المدفون ۱۹۵، ارشاد الاریب ۴/ ۵۲، تاریخ ابی الفدا ۲/ ۲۴۷،

التعليقة f. 75a، كشف الظنون ذیل لاسية العجم و دیوان الطغرایی.

۸۷- وفيات الاعيان ۱/ ۴۴، مذیل تاریخ بغداد f. 43، نبدالعجم f. 1.

۸۸- تتمة المنتهی ۴۹۲، هدیه الاحباب ۱۹۵، راهم نگاه کنید.

۸۹- دیوان ۵۲، ۱۳۲.

۹۰- روضات الجنات ۲۴۸.

۹۱- تاریخ ادبیات در ایران ۲/ ۱۹۸.

۹۲- تاریخ ادبیات در ایران ۲/ ۲۲۸.

گفته‌اند که چون محمود عزم کشتنش را کرد فرمان داد تا او را به درختی ببندند و جماعتی کماندار در برابرش بایستند و کس در پشت درخت باشد تا اگر وی سخنی گفت بنویسد! طغرائی در آن حالت این شعر را می‌خواند:

و لقد اقول لمن يسدد سهمه	نحوی و اطراف المنیة شرع
والموت فی لحظات احور طرفه	دونی و قلبی دونه یتقطع
بالله فتش عن فؤادی هل یری	فیه لغير هوی الاحبة موضع
اهون به لو لم یکن فی طیه	عهد الحبيب و سره المستودع

سلطان محمود هم به حالش رقت آورد و رهایش کرد! ولی بعد از آن به اغراء سمیرسی او را کشت (۹۳).

نظائر این روایت یاقوت را الصفدی در الغیث المسجم (۹۴) و ابن ابی الحجة در دیوان الصبابة (۹۵) و شیخ داوود الانطاکی در تزیین الاسواق (۹۶) نیز ذکر کرده‌اند و شعری را که محور این داستان است ابن جماعة - بی آنکه سخنی از آن مقوله به میان آورد - در التعلیقة باسلسله روایت از خود طغرائی نقل می‌کند (۹۷).

II - آثار

طغرائی دیوان شعری دارد که خودش آنرا جمع کرده است و سدیدالدولة ابن الانباری و ابوبکر عبدالله بن علی سارستانی آنرا بر او خوانده‌اند و امیر اسامة بن منقذ و ابن الشجری و ابن الاخوة و امام محمد بن الهیثم و ابوبکر الشهرزوری الموصلی و ابوالفتح النظیری (الطنزی؟) و ابوطاهر العروسی و ابوالفضل الدباس و محمد بن

۹۳- ارشاد الاریب ۴/ ۵۲.

۹۴- الغیث المسجم ۱/ ۸.

۹۵- دیوان الصبابة. ۱۱.

۹۶- تزیین الاسواق ۲۱۸- ۲۱۹.

۹۷- التعلیقة f. 75.

قاسم الاربلی و فرزند خودش قطعات و قصائدی از آن روایت کرده‌اند (۹۸). این دیوان - و بخصوص قصیده لامیه العجم - پیوسته مورد اعتنا بوده است و از قدیم در بیشتر ستون و مسکاتبات عربی و فارسی به اشعار آن استشهد شده (۹۹).

از دیوان طغرایی دو دسته نسخه در دست است: یکی نسخه‌هایی که برحسب قوافی ترتیب یافته و دیگر نسخه‌هایی که برحسب موضوعات شعری فراهم گردیده (۱۰۰).

از دسته نخست بیشتر از دو نسخه اطلاع نداریم:

- ۱- نسخه خطی در قاهره، ش ۸۹۱۷/ ادب، دارالکتب.
- ۲- « « « لندن، ش ۷۵۵۸/ بریتیش میوزیوم.

اما از دسته دیگر نسخه‌های بیشتری در دست است:

- ۱- نسخه خطی در استانبول، ش ۳۱۰۷/ راغب پاشا.
- ۲- « « « قاهره، ش ۱۵۲۸/ ادب، دارالکتب.
- ۳- « « « اسپانیا، ش ۳۰۴/ اسکوریال.
- ۴- « « « بیروت، ش Ms. ۹2. 71 T64 d./ دانشگاه آمریکائی.

این نسخ‌ها یکدیگر اختلاف دارند و احتمال دارد از روی همان نسخه‌ی باشند که حاجی خلیفه گوید یکی از نواده طغرایی جمع کرده بوده است (۱۰۱)؛ مقدمه‌شان هم تقریباً با نسخه‌های دسته اول یکی است.

۹۸- الوافی بالوفیات، مختصر الوفیات f. 39b، النیث المسجم ۷/۱، الانساب آ 43 f، الباب ۱۸۳/۳.

۹۹- برای نمونه رك مقاله آقای دکتر محقق در فرهنگ ایران زمین ۸ : ۱-۲/۴۶ و نیز خزانه الادب ابن حجة ۴۲۸.

۱۰۰- اطلاع بر بعضی از این نسخ مرهون دوست دانشمند دکتر علی جواد الطاهر استاد دانشگاه ریاض است.

۱۰۱- کشف الظنون ۱/۱۵۵.

نسخه‌ی هم در الذریعة سراغ داده شده که در سال ۱۰۵۹ کتاب گردیده ولی خصوصیات آنرا بدست نداده‌اند تا بفهمیم جزو کدام گروه است (۱۰۲).

دیوان طغرایی یک بار (۱۰۳) در سال ۱۳۰۰ در مطبعة الجوائب (ترکیه) طبع شده ولی متأسفانه بسیار پر غلط و درهم و دور از موازین علمی تصحیح می‌باشد و بازگوکننده توقعات مراجعان نیست، بعضی از اشعار هم بمناسباتی از آن حذف شده‌است بطوریکه با در دست داشتن آن از مراجعه به نسخه‌های خطی و تصحیحات قیاسی بی‌نیاز نیستیم، این عوامل طبع مجدد دیوان را لازم می‌نمود که خوشبختانه دانشمند محترم دکتر علی جواد الطاهر (استاد دانشگاه ریاض) چنانکه به نگارنده نوشته‌اند، مشغول فراهم آوردن طبع انتقادی آن می‌باشند.

غیر از این طغرایی مقاطعی هم در علم کیمیا داشته است (۱۰۴) و از آنها نسخه‌ی در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره هست.

العاملی در اعوان الشیعه گوید که اشعار زیادی در مدح اهل بیت رضی به طغرایی منسوب می‌باشد (۱۰۵) و ما از این اشعار زیاد جز یکی دو مورد در دیوان او ندیده‌ایم و اگر قول العاملی مقرون به صحت باشد احتمال از بین رفتن بیشتر آنها می‌رود.

دیگر از آثار طغرایی شرح بردیوان ابوالطیب المتنبی است که نسخه‌ی از آنرا هم سراغ داریم (۱۰۶).

از نامه‌های طغرایی که بقول العماد الکاتب مالک قلم انشاء بوده و در

۱۰۲- الذریعة ۹ (جزء ۲) / ۶۴۸ - ۶۴۹.

۱۰۳- المرصفی در ادب اللغة العربیة ۲/ ۲۵۵ و محمد عبدالغنی حسن در معرض الادب

و التاریخ ص ۱۲۹ به طبعهای دیگری هم اشاره می‌کنند ولی در قول آنها بیشتر احتمال خطا می‌دهیم.

۱۰۴- الفیث المسجم ۱/ ۸.

۱۰۵- اعیان الشیعة ۲۷/ ۸۹.

۱۰۶- الذریعة ۳/ ۲۷۵، متنبی و سعدی ۱۴.

ترسل جزیکی دو تن همتای وی نبوده‌اند (۱۰۷) چیزی در دست نمانده ، نامه‌ی هم که آقای دکتر الطاهر از او دانسته‌اند در حقیقت از تحریری است (۱۰۸).

میدانیم که طفرائی گذشته از فنون ادب در علوم متداول زمان خویش نیز دست داشته است ، خودش گوید :

اما العلوم فقد ظفرت ببغیتی
و عرفت اسرار الخلیقة کلها
وورثت «هرس» سر حکمته التي
منها فما احتاج ان اتعلما
علماً انار لی البهیم المظلم
ما زال ظناً فی الغیوب مترجماً... (۱۰۹)

از این علوم بیشتر به کیمیا پرداخت ، و حتی چنانکه گفتیم وقتی هم شغل خود را بخاطر آن از دست داد .

وی به قول ابن خلدون از شیوخ و ایمة این فن بود (۱۱۰) و سرانجام به کشف اسرار کیمیا و ساختن طلا از فلز موفق شد (۱۱۱) ، خود به مکانتش در این علم چنین می‌بالد :

ولولا ولاة الجور اصبحت والحصى

بکفی ان شئت در و یاقوت (۱۱۲)

و در مقدسه « مفاتیح الرحمة و اسرار الحکمة » نویسد : « ولما علمت ان العلم احرص شیء الی نفسی تحقیقت ان لایفاله احد من غیر اهله و لا ابناء جنسه فالفت فی ذلک کتاباً لم یسمع الدهر بمثله و انی اعلم قطعاً انی لو کنت فی زمن افلاطون

۱۰۷ - خریدة القصر f. 66.

۱۰۸ - رکن الطفرائی ص ۴۶ ، پس از آن خود مؤلف محترم متوجه این خطا شدند و به پنده تذکر دادند .

۱۰۹ - دیوان ۷۹ ، الغیث المسجم ۹/۱ ، ارشاد الاریب ۵۶/۴ .

۱۱۰ - مقدسه ابن خلدون (ترجمه فارسی) ۱۰۷۷ ، ۱۱۱۴ ، ۱۱۱۸ ، ۱۱۲۲ .

۱۱۱ - مفتاح السعادة ۲۸۹/۱ ، ارشاد الاریب ۵۲/۴ ، عود الشهاب f. 78b ، خریدة -

القصر f. 66 ، الکامل ۱۰۹۲/۱ .

۱۱۲ - نزهت الجلیس ۷۴/۲ .

ورلسیوس و اطلع علی ما فعلته و نبهت علیه و اظهرته للعالم فی هذا الفن فی هذا الكتاب لما كان یسمع احدهم الاذبحنی و لتحمیل علی اخراجی من هذا العالم بقتلی» (۱۱۳).

نوشته های طفرائی ویا منسوب به او در علم کیمیا عبارتست از:

- ۱- کتاب مفاتیح الرحمة (۱۱۴).
- ۲- کتاب جامع الاسرار.
- ۳- کتاب مصابیح الحکمة.
- ۴- کتاب تراکیب الانوار.
- ۵- کتاب حقائق الاستشهادات.
- ۶- کتاب الرد علی ابن سینا فی ابطال الکیمیا.
- ۷- کتاب الارشاد الی الاولاد.
- ۸- کتاب الاحسان فی علم المیزان.
- ۹- کتاب صبح التقویم.
- ۱۰- کتاب صحیفه ناموس الحکمی فی تهذیب احجار السبعة.
- ۱۱- کتاب افعال الطبيعة و اسرار الخلیقة.
- ۱۲- رساله ذات الفوائد. نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۱۳- رساله خاتمه. رتال جامع علوم انسانی
- ۱۴- مجموعه اقوال و اوراق پراگنده (در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران).
- ۱۵- قصیده بی بفارسی باشرح عربی خود او (۱۱۵).

۱۱۳- مفاتیح الرحمة، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی ش. ۷۳۰.

۱۱۴ گویا این کتاب بفارسی ترجمه و طبع شده است، رک مؤلفین کتاب های چاپی

فارسی و عربی ۲/۸۲۰.

۱۱۵- برای کتابشناسی این آثار رک: اکتفاء التنوع بما هو مطبوع ۲۷۴، فهرست

کتابخانه مجلس شورای ملی ج ۲، معجم المطبوعات ۱۲۴۱، معجم المؤلفین ۳/۳۶،

در باره کتاب « حقائق الاستشهادات » این مطلب را می افزاییم که گویند طغرایی آنرا در رد بر مقدساتی که ابن سینا پیرامون ابطال کیمیا در کتاب شفا آورده بوده (۱۱۶) نوشته است (۱۱۷) و ما می دانیم که شیخ الرئیس گرچه در قرون اخیر بخصوص در مغرب زمین به کیمیاگری هم اشتها داشته ولی خود مخالف اسکان تبدیل یک فلز به فلز دیگر بود و این شهرت کیمیاگری او از آنجا پیدا شده که فلاسفه اسلام اعتقاد به نمو و تکامل فلزات داشتند (۱۱۸) و گرنه وی چون اعتقاد داشته است که راهی برای حل یک مزاج در مزاج دیگر نیست اسکان کیمیا را باور نمی داشت (۱۱۹).

شعر طغرایی

طغرایی از زمان کودکی شعر می گفت و با ادب انس داشت چنانکه جامع دیوانش در آغاز فصلی از قصائد گوید: « و هی قصائد وجدت فی مسودات بخطه تعذرت قراءتها فعلقت علی ما وجدت و هی من عمل صباه (۱۲۰) »، گذشته از مایه و قریحه سرشاری که خود داشت تتبع در دواوین شعرای سلف نیز قدرتی شگرف به شعر او بخشید، این توغل وی از استقبالها و تضمین هایی که کرده و نیز اثری که برخی از شعرای بزرگ در شعر او گذاشته اند بخوبی پیداست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

الفهرس التمهیدی ۵۱۴-۵۱۸، مؤلفین کتابهای چاپی فارسی و عربی ۲/ ۸۲۰ و

Geschichte der Arabischen Literatur, C. Brockelmann, SI/440.

۱۱۶- رک :

Halmyard, E. J., Avicennae de Congelatione et Conglutione Lepidum,

Paris 1927.

۱۱۷- رک مفتاح السعادة ۱/ ۲۸۴.

۱۱۸- رک نظر متفکران اسلامی در باره طبیعت ۲۰۹.

۱۱۹- رک :

Avicennas Verhältnis zur Alchemie, von Ruska, J., Berlin 1936.

۱۲۰- دیوان ۱۳۱.

طغرایی مانند بیشتر شاعران معاصر خود (۱۳۱) ادبیات عصر نهضت را با ادب جاهلی در آمیخت و این تأثرات در اشعار او جای جای چشم می‌خورد، لاسیة - العجم مشحون است از اشاراتی بدینگونه آداب که اغلب شرح نویسان آن سواد و عناصر را توضیح داده‌اند، اما این تأثر از ادب جاهلی و عصر نهضت و یک گونه تقلید بین بین کردن از آنها اختصاص بهمان یک قصیده ندارد و قصائد دیگرش را هم کم و بیش تحت نفوذ قرار داده است؛ ولی در قطعات و ابیات وصفیش دیگر این قبیل تأثیرات دیده نمی‌شود.

در اوصاف و تشبیهات شعر طغرایی تا اندازه‌ی بی‌شعر عبدالله بن المعتز نزدیک می‌شود و وی ذوق لطیفش را در وصف طبیعت محض بکار می‌گیرد و با سهارت و استادی به شعر خود رنگی از نقاشی می‌زند.

طغرایی به استقبال از قصائد توجهی نشان داده است و اینست چند قصیده از این قبیل:

خائیه اش به مطلع:

هی العیس قوداً فی الازمة تنفخ تمطی بهامن عجمة الرسل برزخ (۱۳۲)

۱۳۱- ادبیات عرب را به چند دوره تقسیم کرده‌اند یکی از این ادوار «عصر عباسی» (۱۳۲-۶۵۶) است که خود به چهار دوره تقسیم می‌شود. طغرایی شاعر اوائل عصر چهارم (۶۵۶-۴۴۷) است، البته کسانی هم چون پرفسور بروکلیمان ادب عرب را بر حسب تأثیری که اسلام در آن کرده است به دو دوره متمایز تقسیم می‌کنند، این نظریه مخالفانی هم دارد (نگاه کنید به کتاب «التجدید فی العصر الاموی» تألیف دکتر شوقی ضیف). پیرامون تصور ادب عباسی هم کتابهای گوناگونی نوشته شده ولی بهترین کتاب برای موضوع مورد مطالعه ما فعلاً کتاب «الشعر العربی فی العراق و بلاد العجم فی العصر السلجوقی» (۱+۲) تألیف دکتر الطاهر میباشد.

در استقبال از این قصیدهٔ ابن هانی اندلسی است :

سری و جناح اللیل اقم افتخ
ضجیع مهاده بالعبر مضمخ (۱۲۳)
و این بانیه را نیز :

لمن فی عراض البیض نوق مطاریب
یدربها رجع الحداء اعاریب (۱۲۴)
به اقتفای هموسروده است :

اقول دسی وهی الحسان الرعاییب
ومن دون استار القباب سحاریب (۱۲۵)
این قصیده را نیز :

سری یکتسی قطعاً من اللیل مظلماً
نزیع کری اهوی الی فسلما (۱۲۶)
در استقبال قصیده‌یی از البحتری سروده است ، به این مطلع :

یهون علیها ان ابیت ستیماً
اعالج شوقاً فی الضمیر مکتماً (۱۲۷)

طغرایی به استقبال المتنبی و الشریف‌الرضی و ابوالعلاء المعری هم رفته است و بر روی هم این سه از شاعرانی هستند که وی در آثار آنان توغل و تتبع فراوان دارد و گویی شعرشان بر دیوان طغرایی سایه افکنده است ، بررسی این جزئیات در کار ما نیست همین اندازه برای بدست دادن نمونه از میان اشعارش چند شعری را که در استقبال از المتنبی و سیدالشریف سروده است ذکر میکنیم :

در این ابیات :

ایا بانثی وادی الاراک و قیتما
بنفسی و اهلی طارق الحدثان ... (۱۲۸)

۱۲۳- تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن هانی ۱۸۳ .

۱۲۴- دیوان ۱۵ .

۱۲۵- تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن هانی ۱۱۱ .

۱۲۶- دیوان ۲۴ .

۱۲۷- دیوان البحتری ۱/۵۹ .

۱۲۸- دیوان ۹۰ .

به این اشعار سیدالشریف نظر داشته است :

متی زالت الاطعمان یا جبلان... (۱۳۹)

ایا جبلی نجد ابینا سقیمتا

و این ابیاتش نیز :

بمن تناوم عن لیلی و لم انم... (۱۴۰)

یا صاحبی اعینانی علی کلفی

در استقبال از این اشعار اوست :

سقی زمانک هطال من الدیم... (۱۴۱)

یا لیلۃ السفح الاعدت ثانیة

و تأثیر سید درو بحدی است که برخی از ابیاتش بعینه ابیات سیدالشریف است ،

مثل این بیت :

القی رکابی ولج الرکب فی عدل... (۱۴۲)

وضج من لغب نضوی و عج لما

که درست این بیت الشریف است بادهستکاریها و پس و پیش کردنهایی :

نضوی و عج بعذلی الرکب... (۱۴۳)

ووقف حتی ضج من لغب

چنانکه گفتیم شعر الممتبئی نیز تأثیر فراوانی در طغرائی کرده است و وی برخی

از قصائد خود را به استقبال از الممتبئی سروده و بسیاری از مضامین خویش را ازو

اخذ کرده ، مانند این دو :

سبق الی غایاتها و شغون

سبقت حوافرها النواظر فاستوی

راؤون ان حراکها تسکین

لولاترامی الغایتین لاقسم الر

لم تعلقها اعین و ظنون

قد کادیشبه البرق لسوانها

و وجهک و ضاح و نشرک ضائع... (۱۴۴)

ومالک تزوی الوجه عنی و تنزوی

۱۳۹- دیوان الشریف الرضی ۲/ ۹۲۸ .

۱۳۰- دیوان ۹۱ .

۱۳۱- دیوان الشریف الرضی ۲/ ۷۲۲ .

۱۳۲- دیوان ۵۴ .

۱۳۳- دیوان الشریف الرضی ۱/ ۴۵۰ .

۱۳۴- دیوان ۷ و ۴۳ .

که مأخوذ است از این اشعار المتنبی:

يقبلم وجه كل سابعة اربعها قبل طرفها تصل

تمريك الابطال كلمى هزيمة و وجهك وضاح و ثغرك باسم (۱۳۵)

و یا اشعاری که به اقتفای او سروده است:

و مساعد لى بالبكاء مساحر بالليل يؤنسنى بطول لقائه (۱۳۶)

که بروزن و روی قصیده‌یی از المتنبی است (۱۳۷).

« تضمین » هم در دیوان او هست، چنانکه این بیت صمد بن عبدالله

القشیری را:

تمتع من شمیم عرار نجد فما بعد العشية من عرار (۱۳۸)

بدین صورت تضمین کرده است:

اقول له و انضاء المهاري طلائح قد و نین من السفار

تعز اخا الغریب فما بنجد لنا تجزی الليالی عن قرار

« أنطمع من شمیم عرار نجد و ما بعد العشية من عرار (۱۳۹) »

در یک مورد هم در دیوان او « اجازه » دیده می‌شود و آنرا هنگامی که

۱۳۵- العرف الطیب ۱۳۶، دیوان المتنبی ۳۲۳.

۱۳۶- دیوان ۱۳۶، اللباب ۱۸۳/۳، الانساب آ 43 f.

۱۳۷- العرف الطیب ۳۶۴ و ۳۶۶، شرح الواحدی ۵۰۶ و ۵۰۸، التبیان ۱/۱۹۳/۱.

۱۳۸- التخلیص فی علوم البلاغة ۳۹۴، کتاب المطول ۳۵۹. ابوبکر الوالی جامع

دیوان قیس (المجنون) این شعر را در جمله اشعار قیس آورده است (دیوان قیس ۳۱-۳۲)

والعباسی آنرا با قولی ضعیف به جعدة بن معاویة بن حزم العقیلی نیز نسبت داده (معاهد التنصیص

۳/۲۵۰)، در میان شعرای فارسی گو هم اثیرالدین اومانی این بیت را در قصیده‌یی تضمین

کرده است (رك یادداشت‌های استاد دانشمند دکتر ذبیح الله صفا مندرج در لغت‌نامه دهخدا

۱۱۲/۳).

۱۳۹- دیوان ۱۰۹.

قطعه‌یی از شعر کشاجم را بهمین منظور بر صاحبان دیوان عرضه کرده بودند سروده است (۱۴۰).

○ از اقتفات طغرائی سخن گفتیم اما نا گفته نگذاریم که دیگران هم از اشعار او استقبال کرده و مضامین زیبایی را که پرورانده است بکار برده‌اند. مقلدان لاسیه العجم فراوانند که در جای خود به آنان اشاره خواهیم کرد، اما منحصر به لاسیه نیست و اشعار دیگرش هم استقبال شده، مثل این قطعه در وصف شمع:

و مساعد لی بالبکاء مساهر	باللیل یؤنسنی بطول لقائه
هامی المداح او یصاب بعینه	حامی الاضالع او یموت بدائه
یحیی بما یفنی به من جسمه	فحیاته مرهونۃ بفنائیه
ساویته فی لونه و نحوله	فضلته فی بوسه و شقائه
هب انه مثلی بحرقة قلبه	وسهاده طول الدجی و بکائه
افو ادع طول النهار سرفه	کمعذب بصباحه و مسائه (۱۴۱)

که ابوالحجاج یوسف بن الخلال (- ۵۶۶ هـ) در اقتفای آن گوید:

وصحیحة ییضاء تطلع فی الدجی

صبحا و تشفی الناظرین بدائها... (۱۴۲)

و این شعر:

یا من اذا اجتمع الکتاب کان له	فضل الامارة مقتادا کتیبتهما
شکت الیک دواتی شیب لمتها	وانت اخلق من طری شبیبتهما

که ابن النقیب بر معنای آن افزوده و گفته است:

لدواة داعیکم مداد شاب من	جور الیراع و قد رثت لمصابه
--------------------------	----------------------------

۱۴۰- دیوان الطغرائی ۸۸-۸۹.

۱۴۱- دیوان ۱۲۶، الانساب آ 43 f، خریده القصر 75 f (متن از الخریده

است).

۱۴۲- خزانه الادب ابن حجة ۱۷۶.

واتت تؤمل فضلکم وتروم من
و یا این بیت :

اذا ما دجا لیل العجاجة لم یزل
علیها سطور الضرب یعجمها القنا
بایدیهم جمر الی الهند منسوب
صحائف یغشا من النقع تتریب

که نظیر آنرا در قصیده‌یی از ابوالفرج ابن‌الدهان الموصلی (- ۵۸۱ هـ)
نی‌خوانیم :

تردی الکتائب کتبه فاذا انبرت
لم یحسن الاتراب فوق سطورها
لم تدر انفذ اسطراً ام عسکرا
الا لان الجیش یعقد عثیرا (۱۴۴)

○ طغرائی در صنعتگری هم دست دارد و بالتزام‌ها و اعنات‌های دشوار
قدرت خود را در لغت و استخدام الفاظ بروز میدهد زیرا عصر او روز بازار صناعات
لفظی است ، البته تحلیل یک یک صنایع بدیعی و تکلفاتی که در اشعار خود بکار
بسته است برای خود جایی دارد و اکنون نمی‌تواند مورد بحث واقع شود فقط در
این جا برای نمونه دوسه مورد از قدرت‌نمایی‌های متکلفانه‌تر او را ایراد میکنیم :
سرودن قصائد باقوافی مشکل از موارد عرض هنر شاعران است ، از میان
قوافی « خ » از قافیه‌های تنگیاب سی باشد ، طغرائی برای اظهار غزارت و استادی
خود در استخدام قوافی خائیه‌یی سروده که بحق مبین سهارت سرشار وی در لغت و
شعر است ، اهمیت در آنست که تنگی قافیه شاعر را در مضیقۀ مضمون و معنی
نگذاشته و این قصیده از لحاظ معنی هم در شمار غرر قصائد اوست ، چنانکه العماد-
الکاتب در خریدة القصر آنرا عمتهای لامیه العجم دانسته‌است و باوجود کثرت ابیات
دریغش آمده که همه آنرا نیاورد (۱۴۵).

دیگر از اشعار متکلف او قطعه‌یی است که در اصطلاح به آن « محبوبه کة -

۱۴۳- الصبح المنبی ۱۹۸-۱۹۹ .

۱۴۴- و فیات الاعیان ۲۶۱/۲ ط ۲۷۸/۱ .

۱۴۵- خریدة القصر f. 68 .

الطرفین» گویند، یعنی شعری که نخستین حرف از اولین کلمه هر بیت در پایان آخرین کلمه بیت نیز بیاید :

ضیف سری و اللیل داج صبغه
ضربت باسنمة الجبال وقدسری
فوق الجیوب بجنحه الفیاض
خفاقة العذبات بالایماض... (۱۴۶)

از التزامات بسیار دشوار « تشریح » است که در اصطلاح به آن توشیح و ذوقافیتین و توأم نیز گویند. این صنعت عبارت از آنست که شاعر بنای شعر را بر دو قافیه بنهد بشرط آنکه وزن و معنی هنگام اختیار هریک از آن دو مستقیم باشد (۱۴۷)، مثل قول الحریری در المقامة الشعرية (= ۲۳) :

یا خاطب الدنيا الدنية انھا
دار متی ما اضکحت فی یومھا
شرك الردی و قرارة الاکدار
ابکت غداً تباً لها من دار (۱۴۸)

که قافیه « دار » و بحر « کامل مسدس مضمهر عروض سالم ضرب مقطوع » است، ولی چون از این قافیه و اجزاء آخر آن در گذریم و بنای بیت را بر قافیه « کک الردی » و « کت غدا » (۱۴۹) بگذاریم قصیده بی دیگری به بحر « کامل سریع سالم » استخراج میشود. طغرائی هم چنین قصیده بی دارد :

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۱۴۶- دیوان ۷۴.

۱۴۷- برای توضیح بیشتر رک : خزانه الادب ابن حجة ۱۱۹- ۱۲۰، معاهد التنصيص

۲/۲۹۹-۳۰۳، الفتح المبین ۱۱۹- ۱۲۰، کتاب المطول ۳۶۵-۳۶۶.

۱۴۸- مقامات الحریری ص ۱۸۱-۱۸۳.

۱۴۹- تعیین قافیه بر حسب مذهب خلیل است، رک : تلقیب القوافی و الحركات

۴۸ و ۴۵ کتاب المطول ۳۶۱ و ۳۶۶، شرح لزوم مالا یلزم ۶/۱، ولی برخی هم بر حسب مذهب

اخفش همان کلمه اخیر را قافیه دانسته اند (التعريفات ۱۴۹) و نگاه کنید به تحقیقات الدمنهوری

در العاشية الكبرى ص ۷۴ به بعد و العمدة از ابن الرشیق ۱/۱۳۱ و الادب الرفیع فی میزان

الشعر و قوافیه ص ۸۱.

يا ايها المولى الذى اص طمع الورى شرقا و غربا
و المستعان على الزما ن اذا اعترى واجد حربا (۱۰۰)

ولی این قبیل « تخطرفات » و صنعتگری‌ها که به قول انوری شاعر باید خود صدمبار به عقده در شود تا از عهده یک سخن بیرون آید، براستی نوعی طبع خراشی و خروج از موازین فصاحت و بلاغت و فدا کردن معنی در راه لفظ است نه اینکه نمودار ارزش شعر و هنرمندی شاعر باشد « که سخندان سجع گوی بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست » فقط اگر برای خزعبلات اندک فایده‌ی سترتب باشد نشان و دادن قدرت و احاطه گوینده است در مفردات لغت و استفاده و نظم الفاظ که به پیکر قالب شعر و اغراض ثانوی آن بستگی دارد، خوشبختانه طغرایی هم در لغت از شعرای ثقه است و با آنکه معمول نیست در نحو و لغت به اشعار شعرای بعد از نیمه اول قرن دوم هجری - بخصوص اگر عجمی باشند - استناد شود با این حال می‌بینیم که ادیب و لغوی بارع شهاب‌الدین الخفاجی (۹۷۷ - ۱۰۶۹) در کتاب معتبر «شفاء الغلیل» هنگام حجت آوردن برای صحت لغت «تشویش» به شعر طغرایی استناد کرده است (۱۰۱).

○ طغرایی در غربابی از شیوه‌های شاعری در آمده و طبع آزمایی کرده است و در همه طرق شعر از قبیل مدح و فخر و غزل و مرثیه و هجاء و وصف و پند... اشعار دارد؛ لیکن مجال نیست که در این بحث مختصر به تحقیق پیرامون همه این ابواب پردازیم زیرا دنباله کلام ناگزیر کشیده می‌شود و بدانجا می‌رسد که دیگر درخور این مقال نخواهد بود، بنابراین درین فرصت کوتاه فقط می‌توانیم به طرزها و شیوه‌های تازه و خاص او اشاره کنیم و از بررسی موارد دیگری که در آنها چندان تمایزی میان طغرایی و دیگران دیده نمی‌شود چشم‌پوشیم.

۱۰۰- دیوان ۱۰، النجوم الزاهرة ۲۲۰/۵، این قصیده پانزده بیت است.

۱۰۱- شفاء الغلیل فی کلام العرب من الدخیل ۱۶۰.

طغرائی در وصف (۱۰۲) قدرت و هنرمندی خاصی بروز داده است و از میان اوصاف گوناگون شعری وصف طبیعت (die Natur) و تشبیهات زیبایی که در آن بکار برده در دیوانش بارزتر از همه است، آنهم وصف «طبیعت طبیعی» (۱۰۳) اما نه با همه رنگها و سایه روشن هایش، بلکه فقط گوشه‌یسی از این طبیعت پهناور و زیبا:

وكانما الشمس المنيرة اذ بدت	والبدر يجنح للمغيب و ماغرب
متحاربان لذا مجن صاغه	من فضة و لذا مجن من ذهب
وترى الثريا و الهلال مظاهراً	بمعنبر من حليتيه و مجسد
كالحب فصل في وشاح خريدة	حسنا تطلع في لثام اسود

قوموا الى لذاتكم يا نيام
هذا هلال الفطر قد جاءنا
و نبهوا العود و صفوا المدام
بمنجل يحصد شهر الصيام (۱۰۰)

تمثیل به جانوران و حیوانات نیز از موضوعات شعری اوست، درین قصه‌ها وجودهای بی‌عقل و گاه حتی بی‌روح به زبان انسان سخن می‌گویند و باهمان شور و

۵۲- وصف طبیعت در ادب عباسی - بخصوص بعد از ابن المعتز - تطویر خاصی پیدا کرد که قابل مطالعه است. نگاه کنید به کتاب الوصف تألیف سامی الدهان ص ۶۷ به بعد و فن الوصف تألیف حاوی ص ۵ به بعد.

۱۰۳- برحسب تقسیمی است که ناقدان معاصر کرده‌اند و این طبیعت طبیعی در برابر طبیعت صنایعی می‌باشد، نگاه کنید به کتاب من الادب المقارن از دکتر غنیمی هلال ص ۹۵ و توضیحات دکترونده الرکابی در مباحث مقدماتی کتابش الطبيعة في الشعر الاندلسی.

۱۰۴- دیوان ۱۱۹-۱۲۰، تصحیح ایبات قیاسی است.

۱۰۵- خريدة القصر 77 f.، در نثار الازهار في الليل و النهار ص ۵ بانك اختلافی آمده است. برای تصرف او درین مضامین نگاه کنید به: دیوان ابن المعتز ۱۱۶/۲، ۷۴، ۳۹ و ۱۱۰، دیوان المعانی ۱/۳۴۰، ۳۴۲ و ۳۳۴، الصناعتین ۲۲۲، محاضرات الادباء ۲/۲۴۲ و دیوان قیس بن الخطیم ۱۱۰.

علاقه‌ی بی‌که خاص انسانست رفتار می‌کنند. پرداختن این قصص غالباً برای تلقین حکمت است، اما آنکه درس اخلاق به انسان می‌آموزد دیگر یک مربی اخلاق نیست بلکه یک «حیوان» است، چنین قصه‌ی تنی دارد و جانی که پیکرش قصه است و جاننش فائده اخلاقی آن.

شک نیست که هر یک از این قصص نخست در میان قومی نشأت نموده و سپس در دیگر اقوام نفوذ کرده است، بی‌آنکه بخواهیم در این داوری از توارد و تشابه صرف غافل باشیم^(۱۰۶). بهر تقدیر طغرایی هم از این نوع ادب استفاده کرده است و در اشعارش چند نمونه از این قبیل تمثیلات می‌بینیم، مانند داستان عقاب و پراو:

انی و ایاک و الاعداء تنصر هم	وانت منی علی مافیک من دخل
مثل [العقاب] رأی نصلا یر کب فی	قدح لطیف قویم الحد معتدل
فقال لایاس اذ لم یأته مدد	منی یکون له عون علی العمل
فالیس القدح و حفاً من قوادسه	لما تطایر رام من « بنی ثعل »
رماه رشقاً فلم یخطیء بمقاتله	فخر منتکسا من ذروة الجبل
فقال و السهم تحدوه قوادسه	من ذا الوم وحتفی جاء من قبلی!؟ (۱۰۷)

که در ادبیات فارسی هم این مضمون هست (۱۰۸):

... بربال عقاب آمده آن تیر جگر دوزخانی

و از اهر بر او را بسوی خاک فرو کاست

۱۰۶- برای تکمیل مباحث رک « سیاحت دیوگاو پای » سلسله مقالات دانشمند محترم استاد عبدالحسین زرین کوب در مجله راهنمای کتاب (ش ۱-۵ ج ۵) و کتاب القصة فی الادب الفارسی تألیف دکتر امین عبدالمجید بدوی ص ۲۹۶.

۱۰۷- دیوان ۷۱.

۱۰۸- نگاه کنید به تعلیقات استاد علامه مجتبی مینوی بر دیوان ناصر خسرو که در ضمن

ایراد همین شعر مضمون را بعینه از *Eschyle* دانسته‌اند.

بر خاک بيفتاد و بغلطيد چو ماهی

و آنگاه پرخویش کشید از چپ و راست

گفتا عجبست! اینکه ز چوبست و ز آهن

این تیزی و تندى و پریدنش کجا خاست؟

زى تیرنگه کرد و پر خویش برودید ،

گفتا: ز که نالیم که از ماست که بر ماست! (۱۵۹)

و نظامی گوید :

که تیر خوردن عقاب دلیر به پر خود آید زبالا به زیر (۱۶۰)

و احتمال دارد که طغرائی آنرا از فارسی اخذ کرده باشد.

دیگر از این قبیل تمثیلات او داستان گرگ و روباه و تیرهاست (۱۶۱) که در

اغلب کتابهای فارسی و عربی مضمون آنها آمده است.

سرائی طغرائی هم که برای زوجه خود سروده است از لحاظ تطور ادب عرب

تازگی دارد زیرا رثای زوجه در میان شعرای عرب مرسوم نبوده است ، تا آنجا که

میدانیم جریر نخستین شاعری است که برای همسرش سرثیه سرائی کرده و گفته است:

لولا الحياء لعادنی استعمار ولزرت قبرك والحبيب یزار (۱۶۲)

که با «لولا» از قوت رثا می کاهد و پس از چند بیت هم عناد دیرینش را

با فرزدق از سر میگیرد و قصیده حسب المعمول برمدار مفاخره می گردد! ، صریح الغوانی

مسلم بن الولید (- ۲۰۸) و محمد بن عبدالملک بن زیات (- ۳۳۳) هم سرثیه

همسران خود را گفته اند ، اما احساسات آنها هرگز به پایه عواطف طغرائی نمی رسد

و حتی در شعر ابن زیات فقدان نوزادش بیش از مرگ همسر بر او گران است .

۱۵۹- دیوان ناصر خسرو ۴۹۹ ، این شعر را به دیگران هم نسبت داده اند.

۱۶۰- شرف نامه ۵۲۰ .

۱۶۱- دیوان ۷۱ و ۷۲ .

۱۶۲- دیوان جریر ۱۵۴ .

از این قلت به خوبی بررسی آید که در ادب عرب رثای زوجه تا چه حد کم است (۱۶۳) و تازه آنچه هم بدست ما رسیده چندان سنگ و مقداری ندارد و به تحقیق در این قسمت طغرایی پیشوای شعرای عرب است و بر همه تقدم فضل دارد، هم از جهت کثرت سرائی و هم از نظر احساسات و عواطف رقیق و حزن انگیزی که در بیان آنها بکار برده است.

ترجمه هم در شعر طغرایی هست، جامع دیوان گوید: « و قال یترجم قول الشاعر بالفارسیة:

اثر خواجه نخواهم کی بماند بجهان

خواجه خواهم که بماند بجهان در [أ]ثرا

منقله الی العربیة:

ان آثارك الجمیلة عمت فهی تبقى و تنفذ الاعمارا

لا ارید الآثار بعدك تبقى انت تبقى و تخلف الآثار» (۱۶۴)

و بیت فارسی از رودکی است که در ترجمان البلاغة بدین صورت آمده:

اثر میر نخواهم که بماند بجهان

میر خواهم که بود مانده بجای اثرا (۱۶۵)

باید توجه داشت که در کتاب « الفهرس التهمیدی » قصیده‌یی از طغرایی

بزیان فارسی یاد شده که خود وی آنرا به عربی شرح کرده است (۱۶۶).

لامیة العجم

پیش از آنکه کسی لامية العجم را خوانده و برفحوای آن واقف شده باشد

۱۶۳- رك ص ۱۷-۱۹ از کتاب صریح الغوانی تألیف حسن علوان، در ادبیات فارسی

هم کم است و یکی از آن افراد قلیل خاقانی است (رك باکاروان حله ص ۱۶۵).

۱۶۴- دیوان ۱۳۰.

۱۶۵- ترجمان البلاغة ۹۴.

۱۶۶- الفهرس التهمیدی ۵۱۸.

از چنین نامی می‌پندارد، که این قصیده حماسه‌ی است که در آن سخن از برتری عجم بر عرب و تاج کیان داران و شیر شترخواران! می‌رود و طغرائی چون شاعری شعوبی سسلک بنیاد قصیده‌اش را بر این تفاخرات نهاده است، اما چون لامیه را خواند نه تنها اثری از این تعصبات قومی نمی‌یابد بلکه در آن حتی از تمدن و فرهنگ ایرانی هم رنگی بیند زیرا مدار قصیده برشؤون و آداب خاص ادب عرب می‌گردد، آنجا نه عرب در معرض ذم قرار می‌گیرد و نه عجم مدح می‌شود و از این قبیل سخنان هیچ در آن نیست، پس چرا قصیده نام «لامیه العجم» بخود گرفته است؟

آنچه برمی‌آید اینست که خود طغرائی قصیده‌اش را به چنین نامی نخوانده زیرا عنوان آنرا در دیوانی که خودش جمع و تدوین کرده است جز این نمی‌بینیم: «قال فی مدینة السلام عام ۵۰۰»، العماد الکاتب اصفهانی هم که از معاصران طغرائی بوده است در خریدة القصر هنگام ایراد آن تنها به لامیه اکتفا کرده است (۱۶۷)، تا آنجا که میدانیم نخستین بار یاقوت حموی (۶۲۶ -) در ارشاد الاریب (معجم - الادباء) آنرا بدین عنوان ذکر کرد (۱۶۸) و در آن هنگام صد و چند سالی از سرودن لامیه می‌گذشته است. از کلام یاقوت برمی‌آید که در زمان او این قصیده بر زبانها جاری بوده و به «لامیه العجم» معروف گشته بوده و عنوانی نبوده است که وی از خود برایش ساخته باشد. پس از یاقوت هم ابن خلکان گفته‌های او را تکرار کرده است (۱۶۹)، بنابراین بخوبی واضح می‌شود که عنوان لامیه العجم پس از شاعر برای قصیده وضع و علم شده، چنانکه صلاح الدین الصفدی (۷۶۴ -) که شرح آن را برداخت و کتاب خود را به «الغیث المسجم فی شرح لامیه العجم» نام بردار کرد به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید که این لامیه را از روی شباهتش به لامیه العرب بنام لامیه العجم خوانده‌اند زیرا در حکم و امثال مانند آنست و برای اهمیت

۱۶۷- خریدة القصر f. 67.

۱۶۸- ارشاد الاریب ۵۲/۴.

۱۶۹- وفيات الاعیان ۴۳۸/۱.

آن همین بس که عجم در برابر عرب که لاسیه مشهوری مشحون از آداب و امثال دارند این قصیده را « لاسیه العجم » خوانده است و همین نسبت لاسیه به عجم خود دلیل بزرگی است بر اهمیت آن (۱۷۰). ظاهراً آنچه الصفدی گفته است دلیل سوجه و معقولی است از علت تسمیه این قصیده به این نام (۱۷۱)، چنانکه بعد از آن هم بی بینیم « لاسیه الهند » و « لاسیه الروم » و « لاسیه الترك » سروده اند.

○ در ادب عرب عنوان « لاسیه » برای سه قصیده علم شده است :

۱- لاسیه العرب .

۲- لاسیه العجم .

۳- لاسیه ابن الوردی (نصیحة الاخوان) .

لاسیه العرب قصیده بی است در ۶۸ بیت به این مطلع :

اقیموا بنی امی صدور مطیکم فانی الی قوم سواکم لاسیل (۱۷۲)

این قصیده بنام الشنفری (۱۷۳) معروف است اما در انتساب آن به او تردید

۱۷۰- الغیث المسجم ۱/۱۳ . و رك مفتاح السعادة ۱/۱۸۹ ، اعیان الشیعة ۲۷/۷۶ ،

تاریخ الادب العربی از الفاخوری ص ۷۲۰ . ارتباطی که الصفدی میان دو لاسیه قائل شده احتوای هر دو آنها بر حکم و امثال است (الغیث المسجم ۱/۱۳) که البته دلیل قاطعی بر توجه طغرانی به لاسیه العرب نمی تواند باشد . الکنعانی میان این دو قصیده وجه افتراقی ذکر میکند و آن اینست که لاسیه العرب به صراحت ممتاز است و لاسیه العجم به پرهیز و کتمان (رك : شعراء الواحدة ۲۴) .

۱۷۱- زیرا به قول مرحوم طه الراوی اصلاً در آن سخنی از عرب و عجم نیست که

شاعر را به چنین تسمیه بی وادار کرده باشد (مجله الصبح ۵ : ۴-۵) .

۱۷۲- اعجب العجب ۱۱ .

۱۷۳- برای احوال الشنفری نگاه کنید به : الاغانی ۲۱/۱۳۴ به بعد ، الشعراء

الصعاليك از یوسف خلیف ، مصادر الشعر الجاهلی از دکتر اسعد ، شماره سوم الروائع از البستانی ، خزانه الادب از البغدادی ۲/۱۴ به بعد . و نیز مراجعه شود به تحقیقات G. Jacob در

کرده‌اند^(۱۷۴) زیرا بسیاری از قدما و از جمله ابوالفرج اصفهانی (- ۳۵۶ ؟) که اخبار الشنفری را در الاغانی آورده است آنرا نمی‌شناخته‌اند، نخستین جایی که نام این قصیده برده شد در امالی القالی (- ۳۵۶) است که از قول ابن درید (- ۳۲۲ ؟) گوید این قصیده بر ساخته خلف الاحمر (- ۹۱۸) است، در ذیل الامالی تمام قصیده سیاید؛ اما حتی تا هنگامی که ابن الشجری آنرا در مختارات خود آورد^(۱۷۵) ندیده‌ایم که به آن لامیه العرب گفته باشند. هاری این قصیده از هر که باشد بسیار مقبول افتاده است تا بجایی برای آسوختن آن حدیثی جعل کرده‌اند که «تعلموا اولادکم لامیه العرب فانها تعلم مکارم الاخلاق»^(۱۷۶).

→

ضمن SBBA 1915, 4 به عنوان Schanfarastudien و تکمیل همین مطالعات بوسیله R. Geyer در مجله Islamica ج ۷ ص ۱۱۷ و مقاله Redhouse در JRAS سال ۱۸۸۱ م. صفحات ۴۳۷-۴۶۷ و تحقیقات مفصل Lyall در جلد دوم (trans.) The Mufaddalyat صفحه ۶۸ که به استناد تعبیرات الشنفری در لامیه العرب و لغاتی که استعمال کرده استدلال میکند که اصل اویمنی است، و نیز کتاب Beiträge Z. Kenntuis d. Pösie d. alten Araber تألیف Th. Nöldeke صفحه ۲۰۰. از دیوان الشنفری که اشاراتی بدان شده (رک: شرح الشواهد الکبری از العینی ۵۹۶/۴ و المصون فی الادب؛) اندک شعری باقی مانده که استاد عبدالعزیز المیمنی آنها را در ضمن صحایف ۲۷-۴۲ کتاب الطرائف الادبیه طبع کرده است. لامیه العرب نیز در حدود دوازده شرح دارد که از آن میان شرح الزمخشری بنام «اعجب العجب» طبع شده است و در ذیل آن شرحی هم از المبرد به طبع رسیده که حدس زده‌اند از ثعلب باشد (رک Schanfarastudien ص ۱۵ و مقدمه استاد عبدالسلام هارون بر مجالس ثعلب ۱/۱۹) برای اطلاع از همه این شروح تاریخ ادبیات عرب پرفسور بروکلیمان و کتاب سابق الذکر نولدکه و معجم المطبوعات ۱۱۴۷/۲ و کشف الظنون دیده شوند.

۱۷۴- طه حسین: فی الادب الجاهلی ۱۷۰-۱۷۱.

۱۷۵- الامالی ۱/۱۵۷، ذیل الامالی ۲۰۵-۲۰۸، مختارات ابن الشجری ۱/۱۸.

۱۷۶- شرح لامیه العرب از الواسطی (؟)، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه

طهران ش ۲۱۹۹ f؛ الصفدی هم آنرا از خلیفه دوم می‌داند (الغیث المسجم ۱/۱۳).

لامیه معروف دیگر لامیه ابن الوردی^(۱۷۷) (۶۸۹-۷۴۹) است که به «نصیحة-الاخوان» هم شهرت دارد، ولی احمد بن محمود النابلسی کاتب دیوان ابن الوردی گوید این قصیده نزد خاص و عام بنام او مشهور هست اما در میان اشعار تدوین شده اش نیامده^(۱۷۸)؛ با این حال بعید است این قصیده را که از دیر باز بنام او معروف شده از خود او ندانیم.

○ اما لامیه العجم قصیده معروف طغرایی که کم و بیش در تلو مباحث گذشته از آن سخن به میان آوردیم قصیده‌یی است به بحر بسیط مخبون مشمن، با این مطلع:

اصالة الرأي صانتني عن الخطل و حلية الفضل زانتني لدى العطل

چیزی که در کیفیت آن باید گفت اینست که «تشبیب» قصیده تازگی دارد، تشبیب (نسیب) اگر در مطلع آمده بود می‌گفتیم سنت است و نوعی تقلید زیرا بیشتر شعرای عرب مطلع قصائد خود را با غزل* آغاز کرده‌اند، ولی این تغزل لامیه العجم در میان قصیده آمده است. بطور کلی با صرف نظر کردن از جنبه زیبایی و بی‌آنکه بخواهیم ایرادی بر شاعر وارد کنیم باید قائل شویم به اینکه تشبیب در چنین قصیده‌یی روا نیست، چه غزل در این شعر شکایت‌آمیز نباید جایی برای خود داشته

۱۷۷- برای احوال او رجوع شود به: الدرر الكامنة (ذیل عمر بن مظفر)، بغية الوعاة ۳۶۵، سير اعلام النبلاء ۳/۵، فوات الوفيات ۱۱۶/۲، بدایع الزهور ۱/۱۹۸، الاعلام از الزرکلی، تاریخ آداب اللغة العربیة از جرجی زیدان ۳/۱۹۲، معجم المطبوعات ۲۸۲. لامیه ابن الوردی را مسعود القونوی شرح کرده و در سال ۱۳۰۷ در مصر طبع شده است.

۱۷۸- دیوان ابن الوردی ۳۳۸.

* - درین متوله بکار بردن غزل و تغزل بجای یکدیگر برتسامح حمل نشود، زیرا در ادبیات فارسی این مفهوم تحول اصطلاحی پیدا کرده است و از قرن ۷ و ۸ به بعد به تدریج میان این دو تفاوت قائل شده‌اند، ولی در ادب عرب این تفاوت مطرح نیست و از «غزل» هر نوع شعر محتوی بر مضامین عشقی را بدون توجه به قالب آن در نظر دارند. نگاه کنید به توضیحات حسان ابورحاب در کتاب الغزل عند العرب ص ۷ و تعلیقات استاد همایی بر دیوان عثمان سختاری (/طهران ۱۳۴۱) ص ۵۶۱-۵۷۶.

باشد از این جهت برخی از نقادان معاصر معتقدند که در این سخنان عشقی و مغازلات روی سخن با معشوقی چون معشوق شاعران دیگر با خط و خال و روی چون قمر نیست، بلکه طغرائی در این مورد از مجد و افتخار و عظمت - که معشوق همیشگی اوست - به دوشیزه‌یی تمثیل آورده است که باید برای وصال او از این درشتنک راهها بگذرد و از تیر نگاهبان و رقیبان نهراسد تا سرانجام بتواند به وصال او برسد، آن دوست خواب آلودی هم که شاعر در آغاز تغزل خواب را از دید گانش می‌راند و وی را به یاری و وفاداری می‌خواند، همان بخت و اقبال شاعراست که بی‌وسه از اینکه از او چشم بردوخته و بدیگران پرداخته نالان و شکایتگر است (۱۷۹).

البته این فرض خوبی است و اگر در واقع امر هم چنین بود تشبیب مناسب است و پیوند بسیار بجائی با موضوع قصیده پیدا می‌کرد و این اندک بیگانگی خود را از دست می‌داد، اما راست بگویم تصدیق این مطلب برای بنده دشوار است و بیشتر احتمال می‌دهم که شاعر خواسته باشد چون بیشتر قصیده سرایان بادل خونین لب خندان بیاورد. بخصوص وجود این تشبیب در شعری که در سرتاسر آن چشم و گوش از ناله و شکایت پر می‌شود لازم است، اما اینکه تشبیب در آغاز نیست و در میان قصیده آمده است نوعی تفنن است، زیرا سنت قصیده سرایان در اینست که تغزل در آغاز باشد ولی برخی از شاعران بر حسب موضوع، یا قصیده شان تشبیب ندارد و یا به علی این سنت را شکسته‌اند (۱۸۰).

نکته‌یی بر این مطالب می‌افزاییم که لامیه العجم قبل از تدوین دیوان شاعر بدون تشبیب هم روایت شده بود، ابن جماعه در التعلیقه چنین روایتی را از ابوالفتح عبدالرحمن بن احمد بن الاخوة که از خود شاعر نقل کرده، آورده است (۱۸۱). این

۱۷۹- عقیده دکتر علی جواد الطاهر است در رساله‌یی که بنام « لامیه الطغرائی » پرداخته است.

۱۸۰- برای تحقیق در انواع تصرفاتی که شاعران عرب در سنت‌های قدیم کرده‌اند نگاه کنید به فصل چهارم از کتاب اول از تاریخ ادبیات عرب تألیف پرفسور برکلمان.

۱۸۱- التعلیقه f. 74b.

نکته این ظن را قوی می‌کند که بعید نیست شاعر تشبیب را پس از مراجعه سروده و به متن ملحق کرده باشد و قصیده‌یی که اکنون متداول است تحریر ثانوی لاسیه العجم باشد، زیرا می‌دانیم که طغرایی در اشعار خویش نظر به تصحیح داشته و در مقدمه دیوانش می‌بینیم از اینکه حوصله و فرصت تهذیب ایات را ندارد عذر خواسته است (۱۸۲).

بی‌مناسبت نیست بدانیم که عده‌یی هم لاسیه العجم را رمز و تمثیل کیمیا دانسته‌اند، چنانکه همین سخن در باره کلیده و دمنه و مقامات الحریری هم گفته شده. البته سرچشمه این توهم اینست که طغرایی دست اندر کار کیمیا بوده است، همانطور که گویا منشأ آن در کلیده هم درست تفسیر نکردن جمله‌یی از مقدمه کتاب باشد (۱۸۳).

در خصوص مضامین لاسیه العجم باید گفت که از دیر باز خواسته‌اند بیشتر آنها را از شاعران دیگر بدانند و این کار تقریباً بدست شرح نویسان - که پنداری خصم طغرایی‌اند - آغاز شده است و مناقشات و بحثها و مخالفت‌ها و موافقت‌ها تا این زمان هم ادامه دارد؛ همین کثرت موافق و مخالف بهترین دلیل است بر اهمیت لاسیه و توجهی که ادبا در طی سالیان دراز به آن کرده‌اند.

از معاصران مرحوم طه‌الراوی است که پیش از سائرین بدین امر پرداخته است و کوشیده تا در مقالات خود بطریقی غیر از آنچه الصفدی و امثال او اتخاذ کرده بودند مضامین لاسیه العجم را به این و آن ببندد، متأسفانه اگر کار شرح نویسان بیشتر با خلوص و خوشبینی همراه بود، نیت الراوی قرین بدبینی و نفرت و غرض‌ورزی است و بیشتر دشمنکامیش با شاعر به این دلیل نیش غولی است که طغرایی شاعری فارسی عجمی می‌باشد و بعید است که یک فارسی عجمی شعر عربی بگوید و چنین بگوید! (۱۸۴)

۱۸۲- دیوان ۶.

۱۸۳- رك: اعیان الشیعه ۷۹/۲۷، مفتاح السعادة ۲۷۹/۱، کلیده و دمنه ۱۸،

منتخب جوامع الحکایات ۷۴.

۱۸۴- رك: مجلة الصبح ش ۵ - ۷ (۱۹۳۶).

از همه اینها که بگذریم لامیه العجم شعری است نمودار روزهای تیره‌یی از زندگی شاعر، روزهایی که شادمانی‌های بی‌فرجام خویش را درود می‌گفت و سرود التهاب خود را در دل لامیه جاودانش برای نسل‌ها به ودیعه می‌نهاد، و دیعه‌یی یادگار تیرگی و روشناییها و مهرها و کین‌های قرن او... از خلال این اشعار شکایت‌آمیز سایه طغرائی را بر فراز و نشیب بغداد و روی شکنج امواج دجله میتوان دید و با آن سایه می‌توان تصویری روشن از انگیزه این شکوه‌ها و دغدغه‌ها رسم کرد و در آن حدیث سردی زاسب افتاده نه از اصل، و خروش خشم یک روح پروازگیر را که قربانی حسدورزان و کینه‌توزان شده است خواند، این بغداد زادگاه لامیه شهری است بی‌آرام، روزگاران خوش گذشته و شادمانی‌ها و شادخواریها را پشت سر گذاشته، از خانه‌هایش آوای مغنیان نمی‌آید، بونواس غزل‌سرا در کوی و برزن آن نمی‌خرامد و طرفه‌اش رخت بر بسته و خار خار اندوه در دلش جا گرفته و آن باد و بودها و شبهای بی‌خبری و بانگ نوشانوس ساقیان چون رؤیایی پریشان ناپدید گشته.

طغرائی در این سامان بی‌سامان تهیدست و تنه‌است و با این تهیدستی به مشقت بلند همتی هم گرفتار است، نه دوستی در کنار اوست که شکایت‌های دل خویش بدو بردارد و نه یار یکدلی که شادمانیش بدو باشد، دوستان بیگانه گشته‌اند و آشنایان فراموشکار. تیره روزی خود را می‌بیند و در آن آوارگی و بی‌برگی دل افسرده‌اش در هوای وطن، به بوی شهر زیبای خود، و به شوق خاندانش می‌لرزد؛ برای او که روزهای جلال و شکوه هنوز از یادش نرفته و هنوز صدر و مسند را در پیش چشم دارد اینها بینوایی و نکبتی دردناک و گرانبار است. جهان در قصد دل داناست و زمام سراد بدست فرومایگان و سفلگان و خود کامگان و کسانی که روزگاری چون غبار در پس کامهای او قدم بر میداشتند اکنون بر او پیشی گرفته‌اند... اما در تنگنای این خشم‌ها و اندوه‌ها باز هم روزنه‌های امید هست، باز هم دلخوشی هست، شاید روزی زمانه عهد شکنی که به مردم نادان پرداخته است رو بسوی

او کند و در آسمان اقبالش ستاره‌یی بدمد ، مگر نه اینکه هر کسی چند روزه نوبت اوست ؟ . اینها مایه‌های تسلی و آرامش خاطر گرانجان شاعر است و یک چند گاه خاطری حزین و دردمند به این نویدها ساکن می‌گردد و تبسمی زود گذر بر لبهای پز سرده ورنک باخته نقش می‌بندد : گوباش ! اوست طغرایی مرد علم و سخن ، اوست همان خورشیدی که در نیمروز و آفتاب زرد یکسان است ، روزی در اوج است و زمانی در حوض و دیگران چون نجس کیوانند که برفراز شمس تابان عرصه آسمان سپیمایند ، او همان تیغ جواهر نشان است که گرچه دانه‌های گوهرش را برکنده‌اند اما هنوز جوهر خویش را بکار می‌آورد و در دست مرد کارزار شمشیری پرند آور است (۱۸۰).

باری این سایه روشن‌هاست که شعر او را مرثیه‌یی کرده است برزندگانی و جوانی و کام و نامی که اکنون دیگر محکوم به فنا و فراموشی شده ، و نمودار تلاش غم‌انگیز مردی است بزرگ و نستوه برای تجدید آن همه افتخارات ، مرثیه و تلاشی دردناک که « وقت باشد من از اشعار او همی خوانم سوی براندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود » .

شرح های لامیه العجم

لامیه العجم از روی شهرت و قبولی که یافت از دیرباز بر آن شروع زیادی نوشته شد ، چنانکه تعداد آنها برده‌ها کتاب بالغ آمده است . اما پیش از آنکه نام آنها را بیاوریم باید بگوییم که هر شرحی بر این قبیل قصائد نوشته شود تا آنجا شرح قصیده در شمار می‌آید که گره گشای معنی و متعلقات معنی آیات باشد و آنرا درست و پاکیزه روشن و دستگیر کند . ولی متأسفانه شرح های لامیه العجم بیشتر از قبیل تجملات ادبی و تفصیل پردازی است و کار شرح نویسان منحصر شده است در استطرادهای بیرون از موضوع و ایراد قصص و مناقشات اخلاقی و فلسفی و مذهبی و بخصوص انگشت نهادن بر مضامین طغرایی و اصرار در اینکه با هزاران تمهید پای مطلبی بعید را بمیان کشند تا مجال یابند در حواشی و فروع و تزییلات آن پرگویی کنند و از این همه سخندانی

برخود بهالند! البته این سخن ما ازارج نفس کار آنان که هریک از ادبای زمان خویش بوده‌اند نباید بکاهد، زیرا مطالب ایشان هرچند در فهم معنی مؤثر نیست ولی برای توسعه ذهنی خوانندگان و تلقین اطلاعات متفرق مفید است» که آخر هیچ حکایت از نکته که بکار آید خالی نباشد» و ما هم از این نکته غافل نیستیم که در آن زمان مفهوم شرح نویسی عبارت بوده از پیچیدن در همین اصول بی‌اصول؛ ولی باز با توجه نمودن به زمینه وسیعی که بعضی از شارحان در پیش گرفته‌اند خواننده توقع ندارد که اینان بار کتابهای پانصد صفحه‌ی خود را بردوش این پنجاه‌و‌اند بیت بگذارند و بابانه کردن شرح لامیه‌العجم موضوعاتی پیش کشند که مناسبت آنها با این قصیده از قبیل مناسبت آنهاست با قصیده‌ی دیگر!

بهر تقدیر، اینست نام شرحهایی که به آنها دسترسی یافته‌ایم (۱۸۶):

۱- شرح ابوالبقاء العکبری

نخستین شرحی است از لامیه‌العجم که از آن اطلاع یافته‌ایم، مؤلف این شرح فقیه و لغوی معروف محب‌الدین ابوالبقاء عبدالله بن حسین العکبری (-۶۱۶) است، و چند نسخه از آن سراغ داریم.

۲- الغیث‌المسجم فی شرح لامیه‌العجم

از صلاح‌الدین خلیل بن ایبک بن عبدالله الصفدی الشافعی (-۷۶۴) است، این شرح را با همان عنوانی که ذکر کردیم طبع کرده‌اند ولی نام آن در کشف‌الظنون و مفتاح‌السعادة و بعضی از کتابهای دیگر (۱۸۷) «الغیث‌الذی انسجم فی شرح لامیه‌العجم» آمده است. این کتاب مفصل‌ترین شرح لامیه‌العجم است و از جهت همین تفصیل

۱۸۶- متأسفانه در این‌جا مجال نداریم تا به معرفی نسخ خطی این شرح بپردازیم، برای کتابشناسی هر کدام از آنها نگاه کنید به:

Geschichte der Arabischen Literatur, C. Brockelmann, SI/440.

۱۸۷- کشف‌الظنون ۳۴۸/۲، مفتاح‌السعادة ۱۸۹/۱، الدرر‌الکامفة ۸۷/۲، طبقات‌الشافعیة ۹۴/۶، زینة‌الجلیس ۷۳/۲ و بعضی از شرحهای لامیه‌العجم.

حاجی خلیفه درباره اش گوید « ذلک الصفدی [فیه شیئاً کبیراً علی طریقه الاستطراد فصار مشحوناً بغرائب الجدوالهزل و احسن المجامیع » (۱۸۸). الغیث المسجم را خود مؤلف خلاصه کرده و « الارب فی غیث الادب » (۱۸۹) نامیده است و در سال ۱۸۹۷ هم بدون ذکر نام مؤلف در بیروت به طبع رسیده ؛ شیخ عبدالرحیم بن عبدالرحمن العباسی (- ۹۶۳) نیز حاشیه یی بر الغیث المسجم نوشته است .

الغیث المسجم دو بار در مصر طبع شده است نخست در سال ۱۲۹ و سپس در سال ۱۳۰۵ (این طبع ۵۴۴ صفحه رحلی است) و گرچه آنرا هر دو مجلد تقسیم کرده اند اما چنانکه خود الصفدی در الوافی بالوفیات گوید آنرا در چهار جلد پرداخته بوده است (۱۹۰) .

۳- شرح الدمیری

از شیخ کمال الدین محمد بن موسی الدمیری (- ۷۳۹) است که تلخیصی از شرح الصفدی می باشد .

۴- نزول الغیث الذی انسجم علی شرح لامیه العجم

از بدر الدین محمد بن ابوبکر الدسامینی المالکی (- ۸۲۷ یا ۸۲۸) است . الدسامینی چنانکه در مقدمه نزول الغیث گوید آنرا در رد و اعتراض بر الصفدی نوشته است (۱۹۱) و این خصوصیت او با الصفدی معروف است چنانکه ابراهیم افندی گوید :

لله در صلاح السدین منشئها ابکار حسن فما سلمی بذی سلم
لم ینصف ابن الدسامینی حیث اتی منقصاً لعلاه غیر محتشم (۱۹۲)

با این حال نزول الغیث هم متاع تازه یی نیست و مثل الغیث المسجم هر است

۱۸۸- کشف الظنون ۳/۴۸ ، این سخنان را بسیاری از شارحان لامیه هم گفته اند .

۱۸۹- ریحانة الادب ۲/۴۸۳ .

۱۹۰- الوافی بالوفیات ، ذیل ترجمه طغرائی .

۱۹۱- کشف الظنون ۲/۳۴۸ .

۱۹۲- الغیث المسجم (طبع اسکندریه) ۲/۴۱۲ .

از مباحث مفصل لغوی و عروضی و نحوی و امثال آن .

کتاب الدماینی را علاءالدین بن ابرص در « تحکیم العقول باقول البدر بالنزول » رد کرده است (۱۹۳).

۵- قطر الغیث المسجم فی شرح لامیه العجم

از شیخ عبدالرحمن الشافعی است که در تألیف خویش بر اثر الصفدی و الدمیبری رفته است . این شرح در حاشیه « نفحات الازهار » (تألیف عبدالنبی النابلسی) به سال ۱۲۹۹ در بولاق طبع شده است .

۶- حل المبهم فی شرح لامیه العجم

از علی بن قاسم الطبری (- ۶۸۳ هـ) است .

۷- ایضاح المبهم من لامیه العجم

از ابوجعه (۱۹۴) سعید بن مسعود الصنهاجی المراكشي است .

۸- نشر العلم فی شرح لامیه العجم

از شیخ جمال الدین محمد بن عمر بن المبارک الحضرسی (- ۹۳۰ هـ) می باشد و چنانکه خودش گوید « نشر العلم » را بصورت تلخیصی از الغیث المسجم فراهم آورده است .

این کتاب دوبار طبع شده ، نخست به سال ۱۲۳۸ در مطبعه کاستلی و سپس در المطبعة الخيرية .

۹- بروق الغیث

مؤلف آن ادیب بزرگ ابوبکر علی بن عبدالله بن حجة الحموی (- ۸۳۷ هـ) مؤلف خزانه الادب و سراینده بدیعیه معروف می باشد .

بروق الغیث به سال ۱۲۵۰ در بولاق طبع شده است .

۱۹۳- سرکیس ، معجم المطبوعات ۱۲۱۲ ح .

۱۹۴- در کشف الظنون نام صاحب این شرح ابن جماعة آمده است (۲/۳۴۸) .

۱۰- نبذ العجم من لامية العجم

از جلال الدین بن خضر الحنفی است که آنرا در محرم سال ۹۶۲ در قسطنطنیه تألیف کرده است.

۱۱- شرح حسین الکفوی

از حسین بن رستم الکفوی (-۱۰۱۰) است که قاضی مکه بوده و آثار دیگری هم دارد، وی شرح خود را از روی شروح دیگری مانند شرح الصفدی و قاضی جلال الدین المدنی^(۱۹۰) جمع و تلیف کرده است.

۱۲- تحفة الرائی للامية الطغرائی

از المیناوی است که به سال ۱۳۱۱ در مصر به طبع رسیده.

○ برخی از شرحهای مختصر و غیر مستقل هم که از حد توضیح مفردات لغات و تفسیر ابیات مشکل نگذشته است - و در حقیقت همان اندازه هم برای فهم لامیه کفایت می کند - بر آن نوشته شده، از قبیل:

* توضیحات صاحب الكنز المدفون و الفلک المشجون^(۱۹۶) (ص ۱۸۹-۱۹۰).

* توضیحات شیخ احمد الانصاری الیمنی الشروانی (در نفحة الیمین فیما یزول بذکره

الشجون ص ۱۰۰-۱۰۴).

* توضیحات احمد هاشمی (در جواهر الادب ۶۸۶-۶۹۱).

* توضیحات مؤلفان المجانی الحدیثة (المجانی الحدیثة ۳/۳۳۵-۳۳۸).

۱۹۰- حاجی خلیفه از مآخذ شرح الکفوی شرح قاضی المدنی را ذکر میکند (کشف -

الظنون ۲/۳۴۹)، ما از این شرح اطلاعی بدست نیاوردیم و خود او هم آنرا در ضمن شروح نیاورده است.

۱۹۶- الكنز المدفون را برخی از جلال الدین السیوطی دانستماند و دو طبعی هم که

از این کتاب شده هردو بنام السیوطی است اما الیان سرکیسی گوید مؤلف حقیقی آن شرف - الدین یونس المالکی (قرن ۸) از شاگردان شمس الدین الذهبی است (رک معجم المطبوعات

۱۹۶۰/۲).

در طریق لامیه العجم

○ گذشته از عنایتی که ادباء به لامیه العجم کرده و متن آنرا در بیشتر کتابها و جنگهایشان آورده و شرحهایی مختصر و مفصل برآن نوشته‌اند از دیرباز نیز گروهی به استقبال و تضمین و تشطیر و تخمیس آن رفته‌اند و این خود نمونه‌یی از اعجاب شعرا نسبت به این قصیده شیواست. در این جا ما برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:

§ الصفدی گوید که نورالدین علی بن فرحون المالکی در سال ۷۴۱ در دمشق

قصیده‌یی را که تعجیز و تصدیر لامیه العجم بوده برای او خوانده است. (۱۹۷)

§ همو گوید که گفته‌اند بعضی از شعرا قوافی لامیه العجم را از لام به عین

گردانیده‌اند، ولی قبول این مطلب را دشوار می‌داند زیرا الفاظ لامیه در غایت فصاحت و ترکیب همه کلماتش عذب و منسجم و بدون تعقید و تنافر است. (۱۹۸)

§ خود الصفدی که بیش از هر کس در تلو و شرح طویل خود بایک یک کلمات

لامیه حساب رنجی داشته است و سهم بزرگی در معرفی این قصیده دارد، به معارضه

با آن برخاسته و قصیده‌یی غرا پرداخته است. وی در الغیث المسجم به این معارضه

اشاره نمی‌کند، در آنجا فقط ایاتی در ستایش لامیه بدون تصریح بنام گوینده می‌آورد

که میتوان حدس زد از خود وی باشند (۱۹۹). نخستین بار که از معارضه اش اطلاع

می‌یابیم در کتاب «نفعه الیمن فیما یزول بذکره الشجن» و سپس در «جواهر الادب»

است که در هر دوی آنها متن کامل قصیده الصفدی آمده است (۲۰۰).

§ صفی الدین الحلی (۶۷۷-۷۲۶) شاعر بزرگ عرب و سازنده نخستین بدیعیه

جاسع در زبان عربی نیز قصیده‌یی سرود که مطلع و مقطع آنرا خود ساخت و مصراعهای

نخستین را از لامیه طغرایی و مصراع های دوم را از سیمیه المتنبی گرفت (۲۰۱)،

۱۹۷- الغیث المسجم ۱/ ۱۸۰.

۱۹۸ و ۱۹۹- الغیث المسجم ۱/ ۱۳۰.

۲۰۰- نفعه الیمن ۱۴۸-۱۵۰، جواهر الادب ۶۸۲ به بعد.

۲۰۱- رك شرح الواحدی ۴۸۱، العرف الطیب ۳۴۱.

الحلی در پیوستن و مناسبت دادن میان ابیات آن دو قصیده مهارت فراوان بکار بست و توانست با قدرت کم نظیری اندیشه‌های خود را به بهترین صورتی بازبان دیگران بیان کند^(۲۰۲)؛ این توجه الحلی به لامیه العجم دلیل خوبی است برای رواج و شهرت لامیه در قرن هشتم و اهمیت آن، چه وی بزرگترین شاعر این قرن است.

§ ابن نباته نیز قصیده‌یی در اقتفای لامیه العجم سرود:

انسان عینی بتعجیل الفؤاد بلی
عمری لقد خلق الانسان من عجل

و در آن مصراع‌ی را هم از لامیه العجم تضمین کرد:

لا الصبر ساعد قلبی فی السلو ولا
«اصالة الراي صانتنی عن الخطل»^(۲۰۳)

§ لامیه را عمادالدین ابوجعفر محمد الربعی البغدادی و شهاب‌الدین احمد بن عبدالله الاندلسی (- ۸۰۸) نیز تخمیس کرده‌اند^(۲۰۴).

§ حاجی خلیفه لامیه‌یی هم از غرس‌الدین جلیل بن محمد الاقفهسی (- ۸۲۰) نقل می‌کند و تصریح می‌نماید که شاعر آنرا در اقتفای لامیه العجم سروده است و مطلع قصیده را می‌آورد^(۲۰۵).

§ قاضی عبدالمقتدر بن القاضی رکن‌الدین الشریحی الکندی الدهلوی (- ۷۹۱) نیز به اقتفای طغرایی رفت و لامیه خود را «لامیه الهند» خواند. این لامیه بیشتر در میان ادبای هند معروف است، شرح‌هایی هم بر آن نوشته‌اند که آخرین آنها «غنیة المفتقر» می‌باشد به زبان فارسی.

متن این لامیه را آقای امتیاز علی عرشی با حواشی مختصر در مجله ثقافت‌الهند طبع کرده است^(۲۰۶).

§ حاجی خلیفه به «لامیه الروم» که محمد بن محمد معروف به «ابن الحکیم

۲۰۲- دیوان صفی‌الدین الحلی ۵۴-۵۵، شعر صفی‌الدین الحلی ۲۷۸-۲۷۹.

۲۰۳- دیوان ابن نباته ۳۸۱-۳۸۲.

۲۰۴- کشف‌الظنون ۳/۲۴۹.

۲۰۵- کشف‌الظنون ۳/۳۵۰.

۲۰۶- مجله ثقافت‌الهند ۱/۳: ۲-۹.

العلبی» سروده بوده است نیز اشاره می‌کند (۲۰۷).

§ حسن حسنی بک الطویرانی هم در برابر لامیه العرب و لامیه العجم و لامیه الروم و لامیه الهند، «لامیه الترك» را سرود، قصیده‌اش به این مطلع است:

الجد فی القول ینفی الهزل فی العمل

و العز بالباس یمحو الذل بالامل (۲۰۸)

§ سید احمد هاشمی مؤلف جواهر الادب که تألیف خود را در سال ۱۳۱۹ بیان رسانید نیز به استقبال طغرائی رفت و قصیده خود را در همان کتاب آورد (۲۰۹).

§ الشروانی در باب چهارم از کتاب خود نفحة الیمن سه لامیه معروف را ذکر می‌کند که اولین آنها از شیخ اسمعیل ابوبکر المقری السزیدی (- ۱۰۰۱) است، ددیگر از صلاح الدین الصفدی و سدیگر از طغرائی. مطلع قصیده ابوبکر المقری چنین است:

زیادة القول تحکی النقص فی العمل

و منطلق المرء قد یمهدیه للزلل (۲۱۰)

§ البارودی نیز از کسانی است که به معارضه لامیه العجم رفته‌اند (۲۱۱).

دیگر جمیل الزهاوی و الشیبی از معاصران ساهستند که لامیه‌هایی به شیوه طغرائی سروده‌اند (۲۱۲). و بسیاری جرائد و انجمن‌های ادبی که لامیه العجم را به عنوان «طرح» به مسابقه گذاشته و بسیاری شاعرانی که در این عصر به استقبال لامیه العجم رفته‌اند و قصائدی به آن طرز پرداخته یا به انحاء دیگر مضامین لامیه را بکار

۲۰۷- کشف الظنون ۲/ ۲۴۸.

۲۰۸- اللامیات الثلاث ۶-۹.

۲۰۹- جواهر الادب ۶۹۴- (باب الحكم).

۲۱۰- نفحة الیمن ۱۴۶- ۱۴۸.

۲۱۱- دیوان البارودی ۲/ ۲۰۷ به بعد.

۲۱۲- دیوان الزهاوی ۳، ۴ (اندفاعات)، ۲۴۲ (الشعر معاش) و دیوان الشیبی ۱۴۱.

برده‌اند^(۲۱۲) که چون در ذکر آنها احتمال فائده‌یی نمی‌رود از نقلشان تن می‌زنیم.

○ *لاسیة العجم* از اولین آثار ادبی زبان عربی بود که به زبانهای فرنگی ترجمه شد، نخستین بار آنرا *Golius* با ترجمه لاتینی در سال ۱۶۲۹ م. طبع کرد و از روی ترجمه لاتینی *P. Vattier* آنرا در سال ۱۶۶۰ م. به فرانسوی ترجمه نمود؛ *E. Pocock* نیز لامیه را با ترجمه لاتینی در سال ۱۶۶۱ م. در اکسفورد طبع کرد، در سال ۱۹۰۳ م. *Raux* این قصیده را به فرانسوی در آورد و همراه با متن آن منتشر نمود؛ *J. D. Carlyle* کسی است که لامیه را به انگلیسی ترجمه کرد و در سال ۱۷۶۹ م. به طبع رسانید، ترجمه دیگر این قصیده بزبان انگلیسی از روی متن لاتینی *Pocock* بدست *Chapellow* صورت گرفت و در سال ۱۷۵۸ م. در کمبریج منتشر شد^(۲۱۴)...

اما تاکنون ندیده‌ایم که ترجمه‌یی بفارسی از این قصیده طبع و نشر شده باشد، نگارنده دو ترجمه فارسی از *لاسیة العجم* سراغ دارد - نخست ترجمه و تحلیلی است بدست جناب آقای دکتر مهدی محقق دانشیار دانشمند دانشکده ادبیات طهران که نسخه‌یی از آن در ضمن رساله‌های پایان نامه لیسانس در کتابخانه دانشکده ادبیات طهران موجود است، دیگر ترجمه منظومی است از جناب آقای محمود شهابی^(۲۱۵). البته بیشتر شرح نویسان *لاسیة العجم* هم آنرا به نشر عربی در آورده‌اند و *Raux* در کتاب خود «*La Lâmyyat al-Adjam*» این نصوص را از چند شرح استخراج کرده و آورده است.

۲۱۳- مانند آنچه که طه حسین ادیب بزرگ معاصر، بیت:

ارید بسطة کف استعین بها علی قضاء حقوق للعلی قبلی

را در کتاب خود «*جنة الشوك*» موضوع گفتگوی معلم و شاگردی قرار داده است.

۲۱۴- اینها برخی از ترجمه‌های *لاسیة العجم* به زبانهای فرنگی بود برای اطلاع از

همه آنها رک:

Krenkow: Encyclopadia of Islam, 4/827; *Brockelmann*, : Geschichte der Arabischen Literatur SI/440; *Raux* : La Lâmyyat al - Adjam d'et - Tograï (مقدمه آن); *R. A. Nickolson* : A Literarey History of the Arabs p. 326.

۲۱۵- از این ترجمه بوسیله جناب آقای دکتر محقق مطلع شدیم.

متن لامیه العجم

از آنجا که تصحیح متن‌هایی که در کتب مختلف از لامیه العجم در دست است بر اساسی علمی نیست هیچکدام نمی‌توانند نصوص منقحی از لاسیه باشند؛ بنابراین واجب آمد که متن مصحح این قصیده مشهور را - که بحق شهرت طغرائی مرهون آنست - در پایان این گفتار بیاوریم. چنانکه گفته شد دوست دانشمند آقای دکتر علی‌جوادی‌الطاهر استاد دانشگاه ریاض، دست‌اندرکار تصحیح متن انتقادی دیوان طغرائی مبتنی بر اقدم نسخ دیوان و شروح و روایات لاسیه هستند؛ بنابراین نگارنده با وجود آنکه خود منابع تصحیح ایشان را در زیر دست داشت از جهت رعایت فضل تقدم استاد محترم از حضورشان خواست تامتنی را که بر همان اساس از لامیه - العجم تصحیح کرده‌اند برای طبع در دسترس این جانب گذارند؛ ایشان هم پذیرفتند و از عنایتشان سپاسگزارم.

ناگفته نماند که متن آقای دکتر الطاهر بدون شکل (اعراب) است و مسؤولیت صحت و سقم اعراب‌ها تماسی بر عهده خود بنده می‌باشد؛ همچنین ارائه نسخه بدلها بطرزی که مشاهده می‌شود ترتیب یافته نگارنده است و ایشان طرز دیگری را اختیار کرده بودند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
لامیه الطغرائی*
شماره ۱۳۰۵

1 أصالةُ الرَّأْيِ صَانَتْنِي عَنِ الْخَطَلِ
وَحِلْيَةِ الْفَضْلِ زَانَتْنِي لَدَى الْعَطَلِ
مَجْدِي أَخيراً وَمَجْدِي أَوَّلًا شَرَعُ
وَالشَّمْسُ رَأْدَ الضُّحَى كَالشَّمْسِ فِي الطَّفَلِ

* اختصارات نسخه بدلها: L = نسخه بریتیش میوزیوم، G = نسخه راغب پاشا، Y =
روایت ارشادالاریب از طبع دارالمأمون، K = روایت وفيات الاعیان از طبع مطبعة الوطن، S = متنی که در
الغیث المسجم طبع ۱۳۰۵ آمده است.

- 3 فیمَ الإقامةُ «الزوراءِ» لا سَكَنِي
 بها «ولا ناقتي فيها ولا جملي»
 ناءٍ عَنِ الأهلِ صِفْرُ الكَفِّ مُنْفَرِدٌ
 كالسيفِ عُرِّيَ مَتْنَاهُ عَنِ الخِلَالِ
 فلا صديقَ إليه مُشْتَكِيَ حَزَنِي
 ولا أنيسَ إليه مُنْتَهَى جَدَّلي
- 6 طالَ اغْتِرَابِي حَتَّى حَنَّ راحِلَتِي
 وَرَحَلُهَا وَقرَى العَسالةِ الذُّبُلِ
 وَضَجَّ مِنْ لَغَبِ نِضْوِي وَعَجَّ لِيما
 يَلْقَى رِكابِي وَلَجَّ الرِّكْبُ في عَدَّلي
 أريدُ بِسِنطَةِ كَفِّ أَسْتَعِينُ بها
 على قِضاءِ حُقُوقِ لِلْعَلَى قِبَلِي
- 9 وَالذَّهْرُ يَعْكِسُ آمالي وَيُقْنِعُنِي
 مِنْ العَنِيمَةِ بَعْدَ الكَدِّ بِالقَفْلِ
 وَذِي شَطَطِ كَصَدْرِ الرُّمَحِ مُعْتَقِلِ
 بِمِثْلِهِ غَيْرِ هَيَّابٍ ولا وَكَيْلِ
 حُلُوِّ الفُكاهَةِ مُرَّ الجِيدِ، قَدَّمْزَجَتْ
 بِقَسْوَةِ البَاسِ مِنْهُ رِقَّةُ الغَزَلِ

3 - S, K, Y, G : لا سکنی < لا وطنی : L.

4 - S, K, Y, G : كالسيف ... عن < كالنصل ... س : L.

8 - G, L : للعلى < للعلا : S, K, Y.

9 - K, G, L : الكد < الجد : Y.

10 - S, L : بمثله < لمثله : K, Y, G.

11 - S, K, Y, G : مزجت ... منه < لعبت ... فيه : L || G, L : بقسوة <

- 12 طَرَدْتُ سَرَحَ الْكَرَى عَن وِرْدٍ مُّقْلَتِهِ
وَاللَّيْلِ أُغْرَى سَوَامَ النَّوْمِ بِالمُقْلِ
وَالرَّكْبُ مَيْلٌ عَلَي الْأَكْوَارِ مِنْ طَرِبِ
صَاحٍ وَآخِرَ مِنْ خَمْرِ الْكَرَى ثَمِيلِ
فَقُلْتُ أَدْعُوكَ لِلْجَلَى لِتَنْصُرَنِي
وَأَنْتَ تَتَّخِذُنِي فِي الْحَادِثِ الْجَدَلِ
- 15 تَنَامُ عَنِّي وَعَيْنُ النَّجْمِ سَاهِرَةٌ
وَتَسْتَحِيلُ وَصَبَغُ اللَّيْلِ لَمْ يَحُلِ
فَهَلْ تُعِينُ عَلَي غَيِّ هَمَمْتُ بِهِ
وَالغَيُّ يَزْجُرُ أَحْيَانًا عَنِ الْفَشَلِ
إِنِّي أُرِيدُ طُرُوقَ الْحَيِّ مِنْ «إِضْمٍ»
وَقَدْ حَمَاهُ رُمَاةُ الْحَيِّ مِنْ «ثُعَلٍ»
- 18 يَحْمُونَ بِالْبَيْضِ وَالسَّمْرِ اللَّدَانَ بِهِ
سُودَ الْغَدَائِرِ حُمْرَ الْحَنَى وَالْحَلَلِ
فَسِرْ بِنَا فِي ذِمَامِ اللَّيْلِ مُعْتَسِفًا
فَنَفْحَةَ الطَّيِّبِ تَهْدِينَا إِلَى الْحَلَلِ

13 - S, G, L : الكرى < الهوى : K, Y.

15 - S, Y, G : عنى < عيني : K, L || K, Y : الليل < النجم : G, L.

16 - S, K, Y, L : يزجر < يصدف : G.

17 - S, K, Y, G : الحى < الجزع : L || S, K, Y : حماه < رماة : L < حمته : G

|| S, Y, L : رماة < حماة : L || L : رماة الحى من ثعل < حماة الحى من ثعل : G < رماة من بينى ثعل : S, K, Y.

18 - S, K, Y, G : به < بهم : L.

19 - S, K, Y, L : ذمام < ظلام : G || K, Y, G : معتسفانفحة < مهتديانفحة : L.

فَالْحَبِّ حَيْثُ الْعِدَا وَالْأَسْدُ رَابِضَةٌ

21 حَوْلَ الْكِنَاسِ لَهَا غَابٌ مِّنَ الْأَسَلِ
نَوْمٌ نَّاشِئَةٌ بِالْجِزْعِ قَدْ سَقَيْتِ

نِصَالُهَا بِمِيَاهِ التَّنْجِجِ وَالْكَحَلِ
قَدْ زَادَ طِيبَ أَحَادِيثِ الْكِرَامِ بِهَا

مَا بِالْكَرَائِمِ مِّنْ جُبْنٍ وَمِنَ الْبَخْلِ
تَبَيَّتْ نَارُ الْهَوَى مِنْهُنَّ فِي كَبَدِ

24 حَرِّي وَنَارُ الْقِرَى مِنْهُمْ عَلَى الْقَلْلِ
يَقْتُلْنَ أَنْضَاءَ حُبِّ لَاحِرَاكَ بِهَا

وَيَسْحَرُونَ كِرَامَ الْخَيْلِ وَالْإِبِلِ
يُشْفَى لَدَيْغُ الْعَوَالِي فِي بِيُوتِهِمْ

بِنَهْلَةٍ مِّنْ غَدِيرِ الْخَمْرِ وَالْعَسَلِ
لَعَلَّ إِمَامَةً بِالْجِزْعِ ثَانِيَةً

27 يَدِبُ مِنْهَا نَسِيمُ الْبُرِّ فِي عِلِّي
لَأَكْرَهُ الطَّعْنَةَ النَّجْلَاءَ قَدْ شَفِيعَتْ

وَلَا أَهَابُ الصَّفَاحِ الْبَيْضِ تُسْعِدُنِي
بِرَشْقَةٍ مِّنْ نِّبَالِ الْأَعْيُنِ النَّجْلِ

بِاللَّمْحِ مِّنْ خَلَلِ الْأَسْتَارِ وَالْكَلِّ

. G : العدى < العدا : S , K , Y , L - 20

. L : قبل < قبل : S , Y , G - 23

. Y : بها < بهم : S < به : Y || S , K , G , L : ينحرون < يحتوين : Y.

. L : لذيد < الفوانى : S , K , Y , G - 25 || غدير < لذيد : L .

. L : عللى < عللى : S , K , Y , G - 26

. S , K , Y , G - 27 : برشقة < برشقة : L < بردهة : ديوان مطبوع .

. S , K , Y , G - 28 : الصفاح < صفاح : S , K , Y || L : من خلل الأستار < من

- ولا أُخِلُّ بِغِزْلَانٍ أَغَارِلُهَا
 وَلَوْ دَهَتْنِي أُسُودُ الْغَيْلِ بِالْغَيْلِ
 30 حُبُّ السَّلَامَةِ يَشْنِي هَمَّ صَاحِبِهِ
 عَنِ الْمَعَالِي وَيُغْرِي الْمَرْءَ بِالْكَسَلِ
 فَإِنْ جَنَحْتَ إِلَيْهِ فَاتَّخِذْ نَفَقًا
 فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلِّمًا فِي الْعِوَاءِ فَاعْتَزِلِ
 وَدَعْ غِمَارَ الْعُلَى لِلْمُقَدِّمِينَ عَلَى
 رُكُوبِهَا وَأَقْتَسِعْ مِنْهُنَّ بِالْبَلَلِ
 33 رَضِيَ الدَّلِيلُ بِخَفْضِ الْعَيْشِ مَسْكَنَةً
 وَالْعِزُّ عِنْدَ رَسِيمِ الْإِيْتِاقِ الدَّلِيلِ
 فَادْرَأْ بِهَا فِي نُحُورِ الْبَيْدِ جَافِلَةً
 مُعَارِضَاتٍ مِثْلِي اللَّجْمِ بِالْجُدُلِ
 إِنَّ الْعُلَى حَدَّثَتْنِي وَهِيَ صَادِقَةٌ
 فِيمَا تُحَدِّثُ إِنَّ الْعِزَّ فِي النُّقْلِ

29 - S ' G ' L : اغازلها < تغازلني : K ' Y .

30 - K ' S ' Y , G ' L : هم < عزم : Y (طبع ليدن) .

31 - S , K , Y , G : سلما < مصعدا : L || S ' Y ' L ' G : فاعتزل < واعتزل : K .

32 - G ' S ' L : العلى < العلا : K ' Y .

33 - رضا < رضى : K < يرضى : G ' L ' Y ' S || K ' Y ' S : مسكنة < يخفضه :

G ' L || S ' L ' G : عند < تحت : K ' Y || K ' Y ' S : الايتق < الايتق : L ' G .

34 - S ' Y ' G : البيد < الخيل : L .

35 - S ' K ' Y ' G : فيما < في ما : L .

- 36 لَوْ أَنَّ فِي شَرَفِ الْمَأْوَى بُلُوغَ مَنِيَّ
 لَمْ تَبْرَحِ الشَّمْسُ يَوْمًا دَارَةَ الْحَمَلِ
 أَهَبْتُ بِالْحِظِّ لَوْ نَادَيْتُ مُسْتَمِعًا
 وَالْحِظُّ عَنِّي بِالْجُهَّالِ فِي شَغْلِ
 لَعَلَّهُ إِنْ بَدَا فَضْلِي وَنَقَصَهُمْ
 لِعَيْنِهِ نَامَ عَنْهُمْ أَوْ تَنَبَّهَ لِي
 39 أَعْدَلُ النَّفْسِ بِالْأَمَالِ أَرْقُبُهَا
 مَا أَضِيقَ الْعَيْشَ لَوْ لَأَفْسَحَهُ الْأَمَلِ
 لَمْ أَرْتَضِ الْعَيْشَ وَالْأَيَّامُ مُقْبِلَةٌ
 فَكَيْفَ أَرْضَى وَقَدْ وَلَّتْ عَلَيَّ عَجَلِ
 غَالِي بِنَفْسِي عِرْفَانِي بِقِيَمَتِهَا
 فَصُنْتُهَا عَنْ رَخِيصِ الْقَدْرِ مُبْتَدَلِ
 42 وَعَادَةُ النَّصْلِ أَنْ يَزْهِيَ بِجَوْهَرِهِ
 وَلَيْسَ يَعْمَلُ إِلَّا فِي يَدَيَّ بَطَلِ
 مَا كُنْتُ أَوْثِرُ أَنْ يَمْتَدَّ بِي زَمَنِي
 حَتَّى أَرَى دَوْلَةَ الْأَوْغَادِ وَالسَّفَلِ
 تَقَدَّمَ تَنِي أَنَسٌ كَانَ شَوْطُهُمْ
 وَرَاءَ خُطْوِي إِذْ أَمْشِي عَلَيَّ مَهَلِ
 45 هَذَا جِزَاءُ آخِرِيءِ أَقْرَانِهِ دَرَجُوا
 مِنْ قَبْلِهِ فَتَمَنَّى فُسْحَةَ الْأَجَلِ

. L : 39 - G ، Y ، K ، S : الامل < الاجل : L .

. L - 40 : S : لم ارتض < لم ارض بالعيش : G ، Y ، K || G ، Y ، K ، S : وقد

< فقد : L .

. L - 42 : S ، K ، Y ، G : وليس < فليس : L .

. L - 44 : K ، Y ، L : اذ < لو : S ، G .

- وَإِنْ عَلَانِي مَنْ دُونِي فَلَا عَجَبٌ
لِي أَسْوَةٌ بِيَاخِطَاطِ الشَّمْسِ عَنِ زُحَلٍ
فَاصْبِرْ لَهَا غَيْرَ مُحْتَالٍ وَلَا ضَجِيرٍ
فِي حَادِثِ الدَّهْرِ مَا يُغْنِي عَنِ الْحَبِيلِ
48 أَعْدَى عَدُوِّكَ أَدْنَى مَنْ وَثِقْتَ بِهِ
فَحَازِرِ النَّاسِ وَأَصْحَابِهِمْ عَالِي دَخَلٍ
وَإِنَّمَا رَجُلٌ الدُّنْيَا وَوَاحِدُهَا
مَنْ لَا يُعْوَلُ فِي الدُّنْيَا عَلَيَّ رَجُلٍ
وَحُسْنُ ظَنِّكَ بِالْأَيَّامِ مَعْنَجِزَةٌ
فَتُظَنُّ شَرًّا وَكُنْ مِنْهَا عَلَيَّ وَجَلٍ
51 غَاضِ الْوَفَاءِ وَفَاضِ الْغَدْرِ وَأَنْفِرْ جَتِ
مَسَافَةِ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ
وَشَانَ صِدْقِكَ عِنْدَ النَّاسِ كِذْبُهُمْ
وَهَلْ يُطَابِقُ مُعْوَجٌّ بِمُعْتَدِلٍ
إِنْ كَانَ يَنْجَعُ شَيْءٌ فِي ثَبَاتِهِمْ
عَلَى الْعُهُودِ «فَسَبِقُ السَّيْفِ لِلْعَدَلِ»
54 يَا وَارِدَا سُورَ عَيْشٍ كُلُّهُ كَدْرٌ لَعَلَّ
أَنْفَقْتَ صَفْوِكَ فِي أَيَّامِكَ الْأَوَّلِ
فِيمَ آفَتِحَامُكَ لُجَّ الْبَحْرِ تَرَكَبَهُ
وَ أَنْتَ بِكَفِيكَ مِنْهُ مَصَّةُ الْوَشَلِ

51/50 < S ، K ، Y ، L : وحسن ← غاض ← غاض ← وحسن : L ، G : وكن

منهم < وكن فيها : G < وكن منها : S ، K ، Y .

54 - G ، S ، K ، Y : صفوك < عمرك : L ، G .

55 - G ، S ، K ، Y : فيم < في ما : L ، S ، K ، Y : اقتحامك < اعتراضك :

مُلْكُ الْقِنَاعَةِ لَا يُخْشَى عَلَيْهِ وَلَا
 يُحْتَاجُ فِيهِ إِلَى الْأَنْصَارِ وَالْخَوَالِ
 57 تَرَجُّو الْبَقَاءَ بِدَارٍ لَا ثَبَاتَ لَهَا
 فَهَلْ سَمِعْتَ بِظِلِّ غَيْرٍ مُنْتَقِلِ
 وَيَا خَيْرًا عَلَيَّ الْأَسْرَارِ مُطْلِعًا
 أَضْمَتُ فَنَفِي الصَّمْتِ مَنجَاةٌ مِنَ الزَّلَالِ
 قَدْ رَشَّحُوكَ لِأَمْرِ لَوْ فَطِئْتُ لَهُ
 فَأَرَبَا بِنَفْسِكَ أَنْ تَرَعَى مَعَ الْهَمَلِ



58 - G ، Y ، K : اصمت < انصت : L .

59 - G ، S : ان فطنت له < ل... : K ، Y ، L .

ضمائم

I- اصفهان ، جی .

اصفهان نزد جغرافی نویسان اسلامی نام اقلیمی بوده است که مرکز (سدینه) روستاهای شانزده گانه آن نخست «جی» بود (۱) و سپس یهودیه جای آنرا گرفت (۲) ، ولی در قرن سوم هردوی اینها پای پای هم مرکزیت داشته اند (۳) . جی (۴) که نام آن در پهلوی Gay است (۵) بنام «شهرستان» (۶) و «شهرستانه» (۷) و «المدینة» که منسوب به آنهم «المدینی» است (۸) نیز خوانده می شد و سپس از آن بنام یکی از روستاهای اصفهان نام برده اند (۹) . این قصبه در شعر فارسی مترادف «اصفهان» آمده است :

رای به «ری» چیست ، خیز جای به «جی» جوی

کانکه «ری» او داشت داشت رای «صفاهان» (۱۰)

بنابراین ، و با توجه به قول صاحب برهان قاطع که گوید : «جی ولایت صفاهان را

۱- الأعلاق النفیسة ۱۵۲ .

۲- معجم البلدان / اصفهان .

۳- کتاب البلدان ۴۱ .

۴- یاقوت آنرا به فتح اول و تشدید ضبط کرده است ، جی دیگری نیز هست که تلفظ آن به کسر

جیم است و وادی است میان مکه و مدینه .

۵- Markwart, A Catalogue of the Provincial Capitals of Erânshar, pp.

104, 21.

۶- معجم البلدان / جی .

۷- سرزمین های خلافت شرقی ۲۱۹ .

۸- معجم البلدان/ جی ، بنا بر قواعد نسبت در زبان عربی بایست «المدنی» باشد ولی این قبیل

استثنائات که بیشتر برای احتراز از التباس می باشد زیاد است . (رك درة الغواص فی اوهام الخواص ۲۱) .

۹- معجم البلدان / اصفهان ، نزهة القلوب ۵۴ ، مختصر کتاب البلدان ۲۶۳ .

۱۰- دیوان خاقانی ۳۵۴ .

گویند عموماً و بلوکی از بلوکات آنرا خصوصاً « اگر استعمال طغرائی از این قبیل نباشد می‌توان حدس زد که مولد وی جی اصفهان بوده است.

II- دیوان طغراء

در عهد ساجوقیان امور اداری مملکت در دست پنج کس بود که از جهت اهمیت مقام در عرض یکدیگر نبوده‌اند و مرتبه ایشان تفاوت می‌کرده است، این پنج تن هر کدام ریاست دیوانی را برعهده داشتند که این دیوان‌ها به ترتیب اهمیت به قرار ذیل بوده :



شکل طغراء*

- ۱- صدارت (وزارت).
- ۲- طغراء.
- ۳- عرض جیوش.
- ۴- اشراف.
- ۵- استیفاء.

رئیس دیوان طغراء را «طغرائی» می‌گفتند و او در ایامی که سلطان به شکار می‌رفت و خواجه بزرگ همراه نبود وزیر سلطان، محسوب می‌شد. در جزو دیوان طغراء دیوان دیگری بوده است بنام دیوان رسائل و انشاء که متقلد آنرا رئیس، یا وزیر یا صاحب دیوان رسائل می‌گفتند و او در حقیقت رئیس دارالانشاء سلطانی بود و در زیر دست خود عده بالنسبه زیادی محرر و منشی و کاتب رسائل داشت که طرف اعتماد و خازن اسرار دولت بودند و بهمین جهت غالباً از دربار سلطانی ایشان را به اطراف به رسالت و سفارت و انجام مأموریت‌های سری و سیاسی می‌فرستادند و غالباً نیابت صدارت نیز با صاحب دیوان رسائل بود (۱).

طغرائی‌گری برخلاف آنچه که برخی گفته‌اند به حسن خط احتیاج نداشت، زیرا همین استاد ابواسماعیل طغرائی که چندبار متقاد دیوان طغراء بوده است، چنانکه العماد الکاتب نوشته، بسیار بد خط بود (۲).

۱- نگاه کنید به کتاب وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ۲۱ و ۲۹-۳۰.

۲- تاریخ دولة آل سلجوق ۱۰۱.

* اقتباس هنرمند ارجمند آقای امیر هوشنگ جزئی زاده.

ظاهراً این شکل خم اندر خم طغرا که به صورت کمان است و شاعران ماهم آنرا به کمان و ابرو و ماه نو تشبیه کرده‌اند، شکل تحول یافته تصویر تیر و کمانی است که سلجوقیان برای اظهار قدرت خویش - که نمود آن بخصوص در کمانهای ترکی ایشان بوده است - بر سر مثال‌ها نقش می‌کردند و در زیر آن نام و القاب خود را می‌نوشتند. این معنی از برخی از اشاراتی که در متون فارسی شده است برمی‌آید، محمد بن ابراهیم نویسد: «و چون تمام ممالک کرمان قاورد را مسخر گشت بر سر مثالها نشانی هم بر مثال تیر و کمان و کمانچه و بر زبر آن طغری نام و القاب بساختند» (۱).

و در دیوان امیر معزی می‌خوانیم:

کارهای چون کمان از فعل او گردد چو تیر

چون کند برنامه شاهنشاهی تیر و کمان (۲)

و قوامی رازی «صفت طغرا می‌کند:

تو از تیزی قلم سازی کمانی را که بردارد

همه احکام این تیر و کمان چرخ مینایی

فلک با قدرتش برزه نداند کرد چرخ را

که هر ساعت کشند آنرا بیک انگشت تنهایی

خطا گفتم کمان چون باشد این خطی که پنداری

خط دل‌بند تر کمانست گرد روی زیبایی» (۳)

از اشاره صاحب تذکرة الملوك برمی‌آید که رنگ خطوط طغرا بر حسب مشاغل اشخاص تفاوت می‌کرده (۴). ولی نمی‌دانیم پیش از زمان صفویه هم چنین رسمی بوده است یا نه؟

اینها استنباطاتی بود که ما خود از روی شواهدی که در ستون آمده بود کردیم و ساینه آنها مستفاد است از تقریرات استاد اجل بدیع الزمان فروزانفر.

در باره مباحث لغوی که پیرامون این کلمه شده است رجوع شود به: غرائب اللغة العربية ۳۷۳، مجله ایران امروز ۲ ش. ۱ (مقاله مرحوم اقبال)، لغت نامه دهخدا: طغرا، حاشیه علامه قزوینی بر دیوان حافظ. ۳۰، الالفاظ الفارسیة المعربة ۱۱۳ (که ادی شیر در آنجا

۱- سلجوقیان و غز در کرمان ۱۱، ورك بدایع الزمان از افضل‌الدین کرمانی ص ۱۰.

۲- دیوان امیر معزی ۶۴۸.

۳- لباب الالباب ۴۱۵، دیوان قوامی رازی (طهران ۱۳۳۴ ش.) ص ط.

۴- تذکرة الملوك ۲۵.

گوید اصل طغرا در فارسی به فتح اول است و نمیدانیم چنین چیزی را از کجا نقل می‌کند (الغیث المسجم ۶/۱ ، وفيات الاعیان ۴۴۲/۱ ، ارشاد الاریب ۵۱/۴ ، و نیز : R. Dozy, Supplement aux Dictionnaires Arabs, 11/46. و Türk Lûgati تألیف ح. کاظم کردی، ذیل طغرا و Encyclopédie de l'Islam در ذیل همین کلمه .

III- منابع تحقیق در احوال طغرایی

چون درباره طغرایی تا کنون کار ارزشمندی صورت نبسته است ما برای مزید فائده اغلب مأخذی را که می‌توانند در ترجمه احوال او سودمند افتند در اینجا زبردست خواننده ارجمند می‌گذاریم (به ترتیب الفبایی نام کتب) :

آثار الشیعة الامامیة (ترجمه فارسی) ۴/ ۵۱-۵۰ ، آثار الوزراء ۲۶۲ ، اخبار الدولة - السلجوقیه ۹۷ ، الادب العربی و تاریخه ۲/ ۲۶ ، ادب اللغة العربیة ۲/ ۲۵۵ ، ارشاد الاریب ۴/ ۵۴ به بعد و م ۲/ ۳۵۸ ، م ۶/ ۱۸۳ ، م ۶/ ۲۰۸ ، اصفهان (نور صادقی) ۱۸۸ ، اعجام الاعلام ۱۴۴ ، الاعلام ۱/ ۲۵۵ ، ۲/ ۴۴۸ ، اعیان الشیعه ج ۲۷ ، اکتفاء القنوع بما هو مطبوع ۲۷۴ ، الانساب أ f. 43 ، الانساب ب f. 543a ، البداية و النهایة ۱۲/ ۱۹۰ ، تاج العروس : ط غ ر ، تاریخ آداب اللغة العربیة ۳/ ۲۳۰ ، تاریخ ابن الوردی ۲/ ۳۱ (ذیل سال ۵۱۵) ، تاریخ ابی الفداء ۲/ ۲۴۷ (ذیل سال ۵۱۵) ، تاریخ ادبیات در ایران ۲/ ۲۸۸ و ۱۳۰۸-۱۳۰۹ ، تاریخ ادبیات ایران (دکتر شفق) ۲۵۵ ، تاریخ الادب العربی ۲۸۷ ، تاریخ اصفهان (جابری) ۱۳۸ و ۴۳ ح ، تاریخ الخلفاء ۴۳۵ (خلافت المسترشد) ، تاریخ دولة آل سلجوق ۱۱۰ ، ۱۱۶ ، ۱۳۲ ، ۱۷۴ ، تاریخ الدولة الاتابکیة ۴۲-۴۳ ، تاریخ نگارستان ۱۷۲-۱۷۳ ، تاریخ العرب (حتی) ۲/ ۴۶۵ ، تأسیس الشیعه ۲۲۳-۲۲۴ ، تنمة المنتهی ۴۹۲ ، التعلیقة f. 73a-75b ، تنقیح المقال ۳۳۶-۳۳۷ ، جواهر- الادب ۵۳۳-۵۳۴ ، خریدة القصر 66-78 f. ، دائرة المعارف (البستانی) ۹/ ۳۱۱-۳۱۳ ، دول الاسلام ۲/ ۲۸-۲۹ ، دیوان الایوردی * ۴۷-۵۰ و ۷۲-۷۴ ، دیوان الصبابة ۱۸۰-۱۸۱ ، دیوان الطغرایی ۵۹ ، ۱۰۶-۱۰۷ ، ۱۱۷ (خاندان) ۸۰-۸۵ (همسر) ۳-۸۵ ، ۸۹ ، ۱۸۲ ، ۱۴۱ (ارتباط بادستگاه سلجوقیان) ۸۶ ، ۱۳۳-۱۳۶ ، ۱۴۱ (روابط او بادانشمندان معاصر)

*- و بعید نیست که این اشعار از ابواب حاق ابراهیم بن عثمان الغزی (- ۵۲۴) باشد ، چه اشعار

الایوردی در نسخیهی که از دیوانش طبع شد الغزی در هم آمیخته است .

٧٨، ٧١ (فرزند) ، الذریعة ٩ (٢) / ٦٤٨ ، راحة الصدور مواضع متعدد ، روضات الجنات ٩٤٨ ، ریحانة الادب ٣٢/٣ - ٣٣ ، سلجوقنامه ٥٤ ، شذرات الذهب ٤١/٣ - ٤٣ ، شرح المعلمات السبع ٧٥ ح ، الشعر العربي في العراق وبلاد العجم ٧٤/١ به بعد ، طبرسی و مجمع البيان ٥١/١ و ١١٦-١١٥ ، طبقات الشافعية الكبرى ١٦/٢ - ١٨ ، الطغرائی . ، العبر (ابن خلدون) ٥/٥ ، العبر فی خبر من غبر ذیل سال ٥١٤ ، عدد من بلغاء ایران فی لغة العرب ١٦٥-١٧٤ ، عود الشباب f. 78b ، عیون الانباء ٢٦٧ ، غزالی نامه ١٧٦ ، ٢٧٤ ، ٣١٣ ، ٣١٣ ، الغیث المسجم مواضع متعدد و مخصوصاً مقدمة آن ، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران ١٤٤/٢ ، قاموس الاعلام : طغرائی ، الکامل (ابن الاثیر) ذیل حوادث سال ٥١٤ ، کشف الظنون ذیل لامیه و دیوان و کیمیا ، الکشکول ٣٦٧/١ ، الكنز المدفون ١٨٩-١٩٥ ، لامیه الطغرائی ، اللباب فی تهذیب الانساب ١٨٣/٣ ، لغت نامه دهخدا : طغرائی ، مجله ارمنان ١٠٩/٢٢ - ١٠٦ و ١٤٣/٩ - ١٣٩ ، مجله الاستاذ ش ٦ (١٩٥٨) ، مجله البدر ش ٣ ، مجله الرسالة ش ٢٩ ، مجله الصبح ش ٧٠-٧١ (١٩٣٦) ، مجمل التواریخ و القصص ٤١٤ ، مختصر الوفیات f. 36b (در این کتاب اخباری از طغرائی نقل می شود که در الوفیات نیامده است) ، مذیل تاریخ بغداد 43-44 f. ، مرآة الزمان ذیل حوادث سال ٥١٤ ، معجم المؤلفین ٣٦/٤ ، معجم المطبوعات ١٢٤١ ، معرض الادب و التاريخ ١٤٩ ، مقدمة ابن خلدون (ترجمه فارسی) ١٠٧٧ ، ١١١٤ ، ١١١٨ ، ١١٢٢ ، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ٨٢٠/٢ ، نزهة الجایس ٧٣/٢ ، نسائم الاسحار ٨٢ ، نصره الفتره و عصرة القطرة ، 119a ، 120b ، 139a ، f. 140b ، الوافی بالوفیات : حسین- الطغرائی ، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی مواضع متعدد ، الوسیط ٢٨٢ ، وفیات الاعیان ٤٣٨/١ به بعد ، هدیه الاحباب ١٩٥ .

A. Literary History of the Arabes, p. 326; Encyclopédie de l'Islam
Geschichte der Arabischen Literatur 1/286 und SI/439- طغرائی
مقاله کرنکو درباره طغرائی
. مقدمة آن . La Lâmyyat al - Adjam d'et Tograi 440;

مشخصات منابع

آ- فارسی و عربی

- قرآن مجید / دمشق ، مكتبة الفلاح ۱۳۸۴ .
آثار الشيعة الامامية / عبدالعزيز جواهر كلام ،
ترجمه على جواهر كلام ، تهران ۱۳۰۷ ش .
آثار الوزراء / سيف الدين عقيلي ، جلال الدين
محدث ، دانشگاه تهران ش ۵۲۸ .
اخبار الدولة الساجوقية / ابو الحسن الحسيني ،
محمد اقبال ، لاهور ۱۹۳۳ م .
اخبار النجوين البصريين / ابو سعيد السيرافي ،
كرنكو ، بيروت ۱۹۳۶ م .
الادب العربي / محمود مصطفی ، القاهرة ۱۳۵۶ .
ادب اللغة العربية / محمد حسن المرصفي ، القاهرة
۱۹۰۸ م .
الادب الرفيع في ميزان الشعر وقوافيه / معروف-
الرصافي ، بغداد ۱۹۵۶ .
ارشاد الاريب الى معرفة الاديب (معجم الادباء)
/ ياقوت ، مرجليوث ، مصر ۱۹۲۷ .
ارشاد الاريب م- / ياقوت ، القاهرة ، دار-
المأمون .
اعجام الاعلام / محمود مصطفی ، القاهرة
۱۹۳۵ م .
اعجب العجب / الزمخشري ، قسطنطينية
۱۳۰۰ .
الاعلاق النفيسة / ابن رسته ، لندن ۱۸۹۲ م .
الاعلام / خير الدين زركلي ، الطبعة الثانية .
اعيان الشيعة / محسن العاملی ، دمشق ۱۹۴۸ م .
الاغاني (ج ۲۱) / ابو الفرج الاصفهاني ، لندن
۱۳۰۵ ، سائر مجلات از طبع بولاق .
اكتفاء الفروع / ادوارد فنديك ، القاهرة
۱۸۶۷ م .
الالفاظ الفارسية المعربة / ادي شير ، بيروت
۱۹۰۸ .
الامالي / القالي ، الطبعة الثالثة .
الانساب ب/ عبدالكريم السمعاني ، مارجليوث ،
لندن ۱۹۱۲ .
الانساب آ/ السمعاني ، نسخة عكسي كتابخانه
مركزي دانشگاه تهران ش ۲۹۶ .
انباء الرواة / القفطي ، ابو الفضل ابراهيم ، مصر
۱۳۶۹ .
باكاروان حله / دكتور زرين كوب ، طهران
۱۳۴۳ ش .
البداية و النهاية / ابو الفداء ابن كثير ، مصر
۱۹۳۲ م .
بدايع الايمان / افضل الدين كرماني ، دكتور
مهدي بياني ، طهران ۱۳۲۶ ش .

- بدايع الزهور / ابن اياس ، بولاق ١٢-١٣١١ .
 بروق الغيث / ابن حجة ، بولاق . ١٢٥٠ .
 برهان قاطع / خلف تبريزى ، دكتور معين ،
 طهران ١٣٤٣ ش .
 بغية الوعاة / جلال الدين السيوطى ، مصر
 . ١٣٢٦ .
 كتاب البلدان / اليعقوبى ، المكتبة الرضوية .
 بيست مقاله / قزوينى ، بمبى ١٣٠٧ .
 تاج العروس / الزبيدى ، مصر ٧-١٣٠٦ .
 تاريخ الدولة الاتابكية / ابن الاثير ، باريس
 . ١٨٧٩ .
 تاريخ آداب اللغة العربية / جرجى زيدان ، شوقى
 ضيف ، دارالهلال .
 تاريخ الادب العربى / الزيات ، مكتبة نهضة
 مصر .
 تاريخ العرب / فيليب حتى ، بيروت ١٩٤٩ م .
 تاريخ ادبيات در ايران / دكتور ذبيح الله صفا ،
 طهران ١٣٣٩ ش .
 تاريخ نگارستان / قاضى احمد غفارى ، بمبى
 . ١٢٧٥ .
 تاريخ دولة آل السلجوق / البندارى ، مصر
 . ١٣١٨ .
 تاريخ ابن الوردى / ابن الوردى ، القاهرة
 . ١٢٨٥ .
 تاريخ ابى الفداء / ابوالفداء ، استانبول ١٢٨٦ .
 تاريخ الخلفاء / جلال الدين السيوطى ، مصر
 . ١٩٥٢ م .
 تاريخ الادب العربى / الفاخورى ، بيروت
 . ١٩٥٣ م .
 تأسيس الشيعة / السيد حسن الصدر ، شركة -
 النشر و الطباعة العراقية .
 التبيان / العكبرى (يا عفيف الدين على بن
 عدلان) ، مصر ١٩٣٦ .
 تبين المعانى / الدكتور زاهد على ، مصر
 . ١٣٥٢ .
 تمة المنتهى / قمى ، ١٣٢٥ .
 تحفه الرائى / الميناوى ، القاهرة ١٣١١ .
 تذكرة الملكوك / ؟ ، دبىرسياقى ، طهران ١٣٣٢
 ش .
 ترجمه محاسن اصفهان / آوى ، عباس اقبال ،
 طهران ١٣٢٨ ش .
 ترجمان البلاغه / رادويانى ، احمد آتش ،
 استانبول ١٩٤٩ م .
 تزئين الاسواق / الانطاكى ، القاهرة ١٣٢٨ .
 التعليقة / ابن جماعة ، كتابخانه مللى پارس
 3361 . (به نقل از آقاى دكتور الطاهر)
 التعريفات / الجرجانى ، مصر ١٣٢٨ .
 تلقيب القوافى والحركات / احمد بن كيسان ،
 ليدن ١٨٥٩ م .
 التلخيص / القزوينى الخطيب ، البرقوقى ، مصر
 . ١٩٣٢ م .
 تلخيص الكشف و البيان فى حوادث الزمان /
 ابوالفضائل محمد بن على ، مسكو ١٩٦٣ م .
 تنقيح المقال / المامقانى ، النجف ١٣٥٠ .
 تهذيب الاسماء و اللغات / النووى ، ادارة
 الطباعة المنيرية ، مصر .
 تهذيب تاريخ ابن عساكر / عبدالقادر الدومى ،
 دمشق ١٣٥١ .

- جواهر الادب / احمد الهاشمی ، مصر ۱۳۴۱ .
 چهار مقاله / عروضی سمرقندی ، دکتر معین ،
 طهران ۱۳۳۳ .
 الحاشیة الكبرى / الدمهوری ، مصر ۱۳۱۶ .
 حمیب السیر / خواند میر ، طهران ۱۳۳۳ ش .
 خریدة القصر / عماد الدین الکاتب ، نور عثمانیه
 ۳۷۷۴ .
 خزانة الادب / البغدادی ، المطبعة السلفية و
 نیز بولاق ۱۲۹۹ .
 خزانة الادب و غایة الارب / ابن حجة ، مصر
 ۱۳۰۴ .
 دائرة المعارف / البستانی ، بیروت . ۱۹۰۰ .
 درة الغواص فی اوغام الخواص / الحریری ،
 مصر ۱۳۷۳ .
 الدرر الكامنة / العسقلانی ، حیدرآباد ۱۳۴۹ .
 دستور الوزراء / خواند میر ، سعید نفیسی ، طهران
 ۱۳۱۷ .
 دمیة القصر / الباخری ، حلب ۱۳۴۹ و نیز
 نسخ خطی کتابخانه دانشکده ادبیات
 طهران ش . ۹۰ ، ۹۱ .
 دول الاسلام / الذهبی ، حیدرآباد ۱۳۳۳ .
 دیوان الطغرانی / آستانه . ۱۳۰۰ ، راغب پاشا .
 دیوان ابن نباته / القلقلی ، مصر ۱۹۰۵ .
 دیوان جریر / بیروت ۱۳۷۹ .
 دیوان البحتری / الجوائب . ۱۳۰۰ ، و ذخائر -
 العرب .
 دیوان ابن الوردی / الجوائب . ۱۳۰۰ .
 دیوان قیس / بهمنی ۱۳۱۹ .
- دیوان الشریف الرضی / الازهری ، بیروت ۹ -
 ۱۳۰۷ .
 دیوان صفی الدین الحلی / بیروت ۱۹۶۳ م .
 دیوان الایبوردی / کتابخانه مجلس شورای سالی
 ش ۳۴۵ و بیروت ۱۳۱۷ .
 دیوان قیس بن الخطیم / لیبریک ۱۹۱۴ .
 دیوان البارودی / مطبعة الجریدة .
 دیوان الزهاوی / القاهرة ۱۹۲۴ .
 دیوان الشیبی / القاهرة . ۱۹۴۰ .
 دیوان ابی الطیب المتنبی / سلیم ابواهییم صادر ،
 بیروت . ۱۹۰۰ .
 دیوان ابن المعتز / المحروسة ۱۸۹۱ ، و
 محیی الدین ابن الخیاط .
 دیران انوری / مدرس رضوی ، طهران ۱۳۳۷ .
 دیوان خاقانی / دکتر سجادی ، کتابفروشی
 زوار .
 دیوان امیر معزی / اقبال ، طهران ۱۳۱۸ .
 دیوان ناصر خسرو / مینوی و تقوی ، طهران
 ۱۳۰۴-۷ .
 دیوان الصبابة / ابن حجلة ، رك تاسد -
 من ذیل تاریخ البغداد .
 راحة الصدور / راوندی ، اقبال ، لیدن ۱۹۲۱ م .

- الرسالة الاخرى / ابودلف ، مسكو . ١٩٦٠ .
 الروائع / البستاني ، ش ٣ بيروت ١٩٢٧ .
 روضات الجنات / خوانساري ، ١٣٠٧ .
 ريحانة الادب / مدرس تبريزي ، ١٣٣٥ ش .
 سرزمين هاي خلافت شرقي / لسترنج ، ترجمه
 عرفان ، طهران ١٣٣٧ .
 سفرنامه ناصر خسرو / برلين ١٣٤٠ .
 سلجوقنامه / ظهيرالدين نيشابوري ، طهران
 ١٣٣٢ .
 سير اعلام النبلاء / الذهبي ، ذخائر العرب
 ش ١٩ .
 شذرات الذهب في اخبار من ذهب / ابن العماد ،
 مصر ١٣٥٠ .
 شرح المعلقات السبع / الزوزني ، طبع سنگي
 ١٢٨٢ .
 شرح الشواهد الكبرى / العيني در حاشية خزانه
 الادب البغدادي .
 شرح لامية العرب / الواسطي ، كتابخانه مركزي
 دانشگاه طهران ش ١٩٩٠ .
 شرح لامية ابن الوردي / مسعود القونوي ، مصر
 ١٣٠٧ .
 شرح لزوم مالا يلزم / طه حسين و الآبياري ،
 ذخائر العرب ش ١٣ .
 شرح الواحدي / الوحيدى ، ف . ديتريصى ،
 برلين ١٨٦١ .
 شرفنامه / نظامي ، وحيد دستگردى ، طهران
 ١٣٣٥ ش .
 الشعر العربي في العراق و بلاد العجم / الدكتو
 الطاهر ، بغداد ٦١-١٩٥٨ .
- شعراء الواحدة / الكنعاني ، بغداد ١٩٤٥ .
 الشعراء الصعاليك / يوسف خليف ، القاهرة
 ١٩٥٩ .
 الشعر والشعراء / ابن قتيبة الدينوري ، ليدن
 ١٩٠٢ م .
 شعرفى الدين الجلى / جواد علوش ، بغداد
 ١٩٥٩ .
 شفاء الغليل / احمد الخفاجي ، مصر ١٩٥٢ .
 شهرياران گمنام / احمد كسروي ، طهران
 ١٣٣٥ .
 صبح الاعشى / القلاشندى ، مصر ١٩ -
 ١٩١٣ م .
 الصبح المنبى / يوسف البديعى ، مصر ١٩٦٣ .
 صريح الغواني / حسن علوان ، القاهرة ١٩٤٩ .
 طبرسى و مجمع البيان / دكتور كريمان ، دانشگاه
 طهران ش ١-٧٦٠ .
 الطبيعة فى الشعر الاندلسي / الدكتور الركايبى ،
 دمشق ١٣٧٨ .
 طبقات الشعراء / الجمحى ، ليدن ١٩١٦ .
 طبقات النحويين / الزبيدى ، ابو الفضل ابراهيم ،
 مصر ١٣٧٣ .
 طبقات الشافعية الكبرى / السبكي ، المطبعة
 الحسينية لمصرية .
 الطبقات الكبرى / ابن سعد ، بيروت ١٩٥٨ .
 طبقات ناصري / منهاج سراج ، عبدالحى حبيبي
 كابل ٤٣-٤٢-١٣٤٢ .
 نبت الادبية / عبدالعزيز الميمنى ، القاهرة
 ١٩٤٠ .

- الطغرایی / الدكتور علی جواد الطاهر ، بغداد . ۱۹۶۳
- العبر / ابن خلدون ، بولاق . ۱۲۸۴
- العبر من اخبار من عبر / الذهبي ، كتابخانه ملي پاریس ش ۱۵۸۴ . (این کتاب در کویت تحت طبع است)
- العرف الطیب / ناصیف الیازجی ، بیروت ۱۸۸۲
- عود الشباب (الشهاب بطرد الذباب) علی رضائی ، کتابخانه ملی وین ش ۲۴۶ . (به نقل از آقای دکتر المظاهر)
- العمدة / ابن رشیق الفیروانی : مصر ۱۹۳۴
- عیون التواریخ / ابن شاكر الکتبی ، کتابخانه کمبریج ش ۲۹۲۲
- غرائب اللغة العربية / نخلة السیوسی ، بیروت . ۱۹۶۰
- غزالی نامه / جلال الدین همائی ، طهران . ۱۳۱۸
- الغزل عند العرب / حسان ابورحاب مصر ۱۱۴۷
- الغیث المسجم فی شرح لامیة العجم / الصفدی ، مصر ۱۲۹۰ و همچنین ۱۳۰۵
- الفتح المبین / عائشة الباعونیه ، مصر ۱۰۳۴
- فتوح البلدان / البلاذری ، لیدن ۱۸۶۶
- فرهنگ ایران زمین / ج ۸ ش ۱-۲
- فن الوصف / ایلیا حاوی ، بیروت . ۱۹۶۰
- فوات الوفيات / ابن شاكر الکتبی ، مصر ۱۲۸۲ ، و همچنین ۱۹۵۱ م
- فهرست مقالات فارسی / افشار ، دانشگاه طهرار
- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی / ابن یوسف طهران ۲۱-۱۳۱۸
- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران / منزوی ، دانشگاه طهران ش ۱۶۸
- فی تحقیق ماللهند / البیرونی ، لیبزیک ۱۹۳۵ م
- قاموس المعیط / الفیروزآبادی ، مصر ۱۹۱۳ م
- القصة فی الادب الفارسی / الدكتور بدوی ، مصر ۱۹۶۴ م
- قطر الغیث المسجم / عبدالرحمن الشافعی : بولاق . ۱۲۹۹
- الکامل / ابن الاثیر ، مصر ۱۳۰۲
- الکامل / ابوالعباس المبرد ، مصر ۱۹۳۶ م
- الکشکول / بهاء الدین العاملی ، الراوی ، مصر ۱۹۶۱
- کشف الظنون / ملا کاتب چلبی (حاجی خلیفه) ، مطبعة العالم . ۱۳۱۰
- کلیله و دمنه / نصرالله منشی ، مینوی ، دانشگاه طهران ش ۹۲۵
- الکنز المذفون / المنسوب للسیوطی ، مصر ۱۳۰۳
- لامیة الطغرایی / الدكتور الطاهر ، بغداد . ۱۹۵۹ م
- اللامیات الثلاث / مصر ۱۳۱۱
- لباب الالباب / عوفی ، قزوینی و نفیسی ، طهران ۱۳۳۵
- اللباب فی تهذیب الانساب / ابن الاثیر ، مصر ۱۳۶۹
- لسان العرب / ابن المنظور ، بیروت ۱۳۷۴
- لغت نامه دهخدا / علی اکبر دهخدا ، سازمان لغت نامه دهخدا ، طهران
- متنبی و سعدی / دکتر محفوظ ، طهران . ۱۳۳۶

- مجالس ثعلب / ثعلب ، عبدالسلام هارون ،
النشرة الثانية .
- المختصر فی اخبار البشر / ابوالفداء ، المطبعة
السلفية المصرية .
- المجانف الحديثة / بيروت ١٩٤٨ .
- محظوظات الموصل / داود چلبی ، بغداد
١٩٢٧ م .
- المجتمعات الاسلامية / الدكتور فيصل ، مصر
١٩٥٢ .
- مذیل تاریخ بغداد / السمعانی ، کتابخانه لیدن
ش ٢٦ .
- مجلة ثقافة المهندس / ج ١ ش ٣ (هند) .
- مرآة الجنان / الیافعی ، حیدرآباد ١٣٣٨ .
- مجلة راهنمای کتاب / ج ٥ ش ١-٥ (ایران) .
- مرآة الزمان / سبط ابن الجوزی ، شیکاگو
١٩٠٧ .
- مجلة الصباح / ش ٥-٧ (بغداد) .
- مجله ایران امروز / ج ٢ ش ١٠ (طهران) .
- مصدر الشعر الجاهلی / الدكتور اسد ، مصر
١٩٥٦ م .
- مجلة الامتاز / ش ٦ ، ١٩٥٨ م . (بغداد) .
- المصون فی الادب / ابو هلال العسكري ،
عبدالسلام هارون ، کویت . ١٩٦٠ م .
- مجلة الرسالة (القاهرة) .
- المطول / التفتازانی ، طهران ١٣٧٤ .
- مجلة الامتاز / ش ٦ ، ١٩٥٨ م . (بغداد) .
- معاهد التنصيص / العباسی ، مصر ، ١٣٦٧ .
- مجله ارمنان / ج ٢ ش ٩ (طهران) .
- معجم المفهرس / محمد فواد عبد الباقي ، مصر
١٣٧٨ .
- مجم التواريخ والحفصل / ؟ ، بهار ، طهران
١٣١٨ .
- معجم قبائل العرب / عمر رضا كحالة ، دمشق
١٩٤٩ م .
- معجم اصفهان / المفضل المافروخی ، طهرانی،
طهران ١٣١٢ ش .
- معجم المطبوعات / الیان سرکیس ، مصر
١٣٧٤ .
- مختارات البارودي / البارودي ، القاهرة ٩ -
١٣٢٧ .
- معجم المؤلفین / عمر رضا كحالة ، دمشق
١٣٧٧ .
- مختارات ابن الشجرى / ابن الشجرى ، الزناتى،
مصر ١٩٢٥ م .
- معجم البلدان / یاقوت ، بيروت ١٩٥٥ م .
- مختصر الوفيات / البارزى ، کتابخانه ملی پاریس
ش ٢٠٦٠ .
- ض الادب والتاریخ / محمد عبدالغنى حسن ،
القاهرة ١٩٥٨ م .
- مختصر كتاب البلدان / ابن فقيه الهمدانی ،
لیدن ١٣٠٢ .
- رحمة / مؤيد الدين الطغراني ، کتابخانه
ملی شورای ملی ش ٧٣٠ .

- مفتاح السعادة / تاش كبرى زاده ، حيدرآباد .
مقامات الحريرى / القاسم الحريرى ، بيروت .
۱۹۵۸ .
- نفحات الازهار / عبدالنبي النابلسى ، بولاق
۱۲۹۹ .
- نهاية الارب فى فنون الادب / النويرى، القاهرة
و غرناطة (ج ۲۲) .
- المقدمة / ابن خلدون ، القاهرة ۱۹۳۰؛ ترجمه
فارسي ، طهران ۳۷-۱۳۳۶ .
- نهاية الارب فى معرفة انساب العرب / القلقشندي،
ابراهيم الايبارى ، مصر ۱۹۵۹ .
- منتخب جوامع الحكايات / بهار ، طهران
۱۳۲۴ .
- الوافى بالوفيات / صلاح الدين الصفدى، نسخه
خطى متعلق به كتابخانه نگارنده .
- مؤلفين كتابهاى چابى فارسى و عربى / مشاره
طهران ۱۳۴۰ .
- الوسيط / احمد الاسكندرى ، الطبعة ۱۶ .
- من الادب المقارن / نجيب المعيقى ، مصر
۱۹۴۸ م .
- وفيات الاعيان / ابن خلكان ، مصر ۱۳۶۷ .
- نثار الازهار / ابن المنظور ، مطبعة الجوائب .
- وفيات الاعيان ط / ابن خلكان ، طهران ، طبع
سنگى .
- النجوم الزاهرة / ابن تغرى بردى ، القاهرة ،
۱۳۵۳ .
- وفيات الاعيان م / ابن خلكان ، دارالمأمون
۱۹۲۶ م .
- نزهة الجليس / موسى ، (بدون تاريخ ومحل
طبع) .
- وزارت در عهد سلاطين بزرگ سلجوقى/ اقبال ،
دانشگاه طهران ، ش ۵۲ .
- نزهة القلوب / حمدالله مستوفى ، دبيرسياقى ،
طهران ۱۳۳۶ .
- هدية الاحباب / عباس قمى، طبع نجف .
- نشر العلم فى شرح لاسية العجم / الحضرمى ،
المطبعة الخيرية ، ۱۳۲۰ .
- يتيمة الدهر فى شعراء اهل العصر / ابومنصور
الشعالبي دمشق ۱۳۰۳ .
- نصرة الفترة وعصرة القطرة / عماد الدين الكاتب،
كتابخانه ملهى پاریس ش ۱۳۲۶ (به نقل
از آقای دکتر الطاهر) .
- قاموس الاعلام / ش . سامى ، استانبول
۱۳۱۱ .
- نظر متفكران اسلامى در باره طبيعت / دکتر
نصر ، دانشگاه طهران ش ۸۹۰ .
- تürk Lugati/ H. Kazim Kardi, Istanbul
1943.
- نقحة اليمين / احمد الانصارى ، مصر ۱۳۲۴ .

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

z. Kenntnis d. Poesie	۱۳ / ۴۱۶	جزئیات اکنون در ...	۱۳ / ۴۰۳
Th. Nöldeke	۱۴ / ۴۱۶	البروق	۱۷ / ۴۰۴
«نیز» زائد است	۱۷ / ۴۱۶	مساهر	۵ / ۴۰۵
تمثیل	۶ / ۴۱۹	المدامع	۸ / ۴۰۶
تیرگی‌ها	۴ / ۴۲۰	... اسود (۱۵۴)	۹ / ۴۱۰
نوشانوش	۱۲ / ۴۲۱	از چپ و از راست	۲ / ۴۱۲

